

مفقودی

۸۵/۸/۲۶

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۰۲۳

مستبرک است که هر چه دریا و شنبه میشود بکند چه بکوس آینه زبردت میشود در آنجا
 منتش میگردد در آفرین حرفی که موضع خیارست ضبط میشود و جوف دوم موضع ادراک
 شام و کلاست و صفا آخر موضع حفظ کردن اینهاست و چنین گفته اند که در کتب
 روح نشانی از این برنج مذکور از جمله اسباب ادراک صحیح است اگر فلقی باین شمار
 یابد مزاج روح با در کربت این پنجادین راه باید باعث نقصان ادراک حسرات
 باشد و حفظ اینها یعنی در کتب که عظیمه لطیفه است بهم برسد و جوف روح برنج مذکور
 موجب انتظام ادراک و مستراست و هرگاه مترا سبب الهی معده شود و بی رزق باغ برسد
 و در او حرکت درین پنجادین لطیفه و صلیحی مرافقه یعنی کچ که آب جاری اگر از پهلوانت
 نماید لا علاج بگردد و در مایل خواهد شد پس باعتبار رسیدن بخار میطن آنچه دیده
 میشود مانند جلفانی واقع حرکت و درخشش میباشد و درین جهت که مستان در ا
 کثر احتمال در دور را حرکت بر میزند و بر آنکه که سینت در نظر اینان می آید و اگر کجوفی
 در قیوم رسد ادراک فکر از قیوم صواب میگردد و درین جهت که کثرت مستان ادراک حسن
 و قیوم انشیا و کله از فکر کردن در عواقب امور با خبر باشند و حرکات تعلیمی که مطلق طور

عقل است

عقل است ازین باطن رسیده حفظ برنگان غریبند و هر چه باطن این امرند
 میگذرد و میگویند و بعد از بهوش آمدن اگر کله و کله با یکدیگر اند که اندیشیان خوانندند
 و اگر کله کجوفی آخر رسد وقت حافظ کفره از ادب در رسم فراموش نیاید و کله از غرض
 البت باعث صفت دلخ که در بدو نشویش قوی کم کم می آید هر چه که از اکثر کلمات صفا غرور مینند
 و بعضی این مراتب صفت بخار شراب یا خضی یا دیگر رسد کم کم باعث صفت مستی می
 گردد لهذا اکثر اطباق و کله که رابط با امور عقیده در نشن و طایفه کلمات صفا فی طهرا لاله از غرض
 که مذکور شد و اهمه که اصغر از غرض لغز که در مانیا صیغف باشد ضرر را در مکرر با صفا فی
 صفا عطف زیاد خواهد بود و بند کچ باعث لطایف مشهور و فکر و خیال خواهد شد بلا کثرت
 و فصل چهارم در تدبیر و تکامل و مشروط به مرتبه غذا غذا است که معتدل بنده و حرارت
 و بر وقت و در طریقت و بیست و هفت و اعطاف صاحب نظر است که بهترین
 غذا غذا است که چون صاع از او حاصل شود و غذا بیشتر بد مشغول می آید که از کدم پاک
 سفید که آنست سمار و در صحنی با و سر سبده باشد و کوشش که سفید بیک سال از صیغ
 صیغ البهین که کوشش بر قویع جوان در قیوم می آید که قریب غذا مثل آنکه و لیز و طلب

ذکالی و در سبزه مثل مضاعف و با در کجوفی در سبزه بر او ترنج آینه سبزه الهمز باشد مثل سبزه و نیاید
 ترنج باشد و وقت غذا آن کان باشد که اشتها صادق باشد و وجه در ریاضت باشد و در اشتها
 جوفی نماید و در اول وقت و نظیر اکل اجتناب باید که از تغذیه البلی نیز که بنا بر صفت
 اینان از اسطرط واقع خواهد شد و مواضع تریب غذا است که بعد از صبحانه و صبح میلان
 او این طعام نباید خورد زیرا هر صبح بخیر طبیعت میشود و معده را بیکت غذا عادت نباید
 داد و عادت بخیر طبیعت بخیر است نباید که که در صفت اعتصاب و قیوم است بعد از خوردن
 صل میشود و باقی گفته صاحب اسباب در مع سیر که نیز که سر که معضم و در صفت و مصغف و
 و مبطل اعتصاب است و دیگر گفته غذا با تغذیه صفت کسالت و مستی مشغول مثل دله و کس
 خورد و امثال آن و با مطیع سیوه نباید خورد که باعث سوء معضم و قیوم است او را که کله و
 شیخ ابو یوسف نقل کرده که حافظ صحت تن و در سبزه مایه آخر از مایه از غذا است
 و اول و در او مایه غذا مثل مایه و در او کچوم و نیز صفت و کله نیز که در
 حالت صحت عادت باشد و مکرر که موجب صفت بدن و بعد از امر حق میگرد و مثل
 مصل لغزش و عرق است و صاحب کامل که در حافظ صحت مایه مایه یکی از غرضی

کوارز

که از اول وقت بود زیرا که از بر او غذا نیست بیشتر صفت و مزاج او موافق تر است
 و وقت غذا را که قیوم است که کله شود باید مدانه کند و غذا میل فریاد نیز که صبر
 بر کسکه باعث آن میشود که اعطاف معده ریزد و موجب فک کرد و بی اشتها جوفی
 نباید خورد و اول مکنه یعنی غذا که خورد نام دام که در قیوم کند و دیگر غذا نخورد و وقت
 صم اول در اکثر انهم چهار ساعت و سزا در راست است که در صفتان غذا ای که با
 لعل کم باشد خورد و صفت و صفتان غذا ای که با لعل سرد باشد خورد و صفت و صفت
 که بعد از خوردن طعام با ننگ زنی اطرف راست بخوابد بعد از آن اطرف چپ بیشتر
 بخوابد بطرف راست و طعام آنقدر خورد که بر معده زنی کله که باعث لغز و تخمه
 و عسینا شود و این عادت جعل است و لا تدهیست تر است که در قیوم است خوردند
 که غذا شروع در معضم که باشد در میان غذا آب بخورد و بعد از کفایت که هرگاه که غذا
 آب طلبیده باید خورد و خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کله باشد و آب صفتان
 نباید خورد لا جمل آن مزاج ما از این معضم نباید کله لا در عصب استقام و در صفت و جاع
 و کله و کله که خصوص مزاج در این اشیا و آب صفتان آب نباید خورد خصوص آب سرد و شیخ

ادب منزه به بهترین آنها در بر مزاج معتدل است که در شدت بر همت معتدل باشد
 آنکه سرد کردن بیش از مزاج باشد نیز اگر در طرفی که سردی بکشد آید تا سرد شود و خصوصاً
 مرکب جوهری بر کیفیت بالغه نیز که آب شده مرکب نوره شود و مزاج حساب و انقباض
 هر سه و اجزاء خوردن چنین است که مکرر مزاج و صفرا و بزاج و بعضی از سکنه اعتبار استناد
 است که هر صند سرد باشد به جهت صفت طعام غذا بهتر خواهد بود و باید دانست که بهترین آنها
 آب نهراست خصوصاً مرکب سبب مشرفاً یا مشمال روان باشد و بر زمین پاک یا بر سنگ
 که در وضع او بر باشد و بر نیستان و معادن و بیخ و درختان خصوصاً کرم و انجیر و آن میند
 و مکتوبی باشد سرد و پخته باشد و بطعم شیرین و سبک باشد و شور مره و غلیظ نباشد و رنگه را
 است که از صفت از حرکت در تمام کرم و در آنجا در شدن از خواب و بعد از فراخ کردن از
 جماع بدون ناله خوردن نشانی که هر آینه باعث استرخا و جمع مناسک و فصل پنجم در تده
 بیخ جماع باید دانست که جماع بیشتر از همه استراحت است و با هر انقباض و منقبض است
 نافع است جمانان و در جماع کفر نهی باخته ال در نشد با شسته و جماع که قولی در بر با
 بسیار شود هر آینه باعث قوت ایشان میگردد و دیگر آنکه نالی و دوسا و زایل کند و

لا یزید

و لایم نخ و پیران لا و بعضی که لا غرض از غراط داشته باشند مغز است و باعث ضعف
 قوی و سردی در روح و بیماری ایشان میگردد و گاه باشد که بهلاکت رساند و دیگر آنکه بیخ با
 لغزش و حرق است و در معض و در پیش و در چشم و ضعفان لا در نهانیت مدبر باشد
 و بهترین و نفع جماع آنست که غذا بمضم شده باشد و در وقتی که بدن معتدل
 باشد از حرارت و بر لخت و صفت نباشد و جماع در صلا معه مغز است همیشه است با آنکه
 در امتلاء معده باید و فتر شروع کند که سببوت بجهت کمال بر رسیده باشد تا آنکه مقتدر
 و تصور و تخیل خود را در اندام مثل آنکه خیال محبوب و زنان جوان و صلیبه المفا که در غیر
 محبوب که برهه المفا و غیره جماع کنند هر آینه باعث ضعف اعصاب و بدن است و جماع
 با غایب و در تیره المفا و کسی که لا در مستفسر باشد و با هالیض و صیغره سفید و مرطوب نماید که نیز
 که عاقبت با این جماعت بدون خوابش میماند و جماع بر آن رعایت باعث ضعف
 بدن است و اسراط در جماع کردن موجب امراض اعصاب و ضعف جسم شود و در وقت جماع
 ضعف موجب حرارت غیر میگردد و در عقبه یا است و عصب نفع و غم مغزین
 و اسهال و مضه و جماعت و عرق بسیار جماعت نماید که هر آینه موجب ضعف بدن است

این کسی که با بس مزاج باشد یا بلب معده و حرق و چشم و اعصاب و ضعف است که جماعت
 کرده بکشد و دیگر آنکه موجب ضعف اعصاب و کم نور میگردد و در زمین او نیز جماعت نه باشد
 و باعث تخلیل غذا شود و جماع با زنان جوان و صلیبه المفا متوسطه عاقله موجب سبب است
 باشد و ضعف نماید و در بلک نشانی او در و قوت و بعد نیز که جماعت المفاش خوبی بود
 ظاهر بدن شوند و موجب قوت کوهی با جمعی که استراحت نمی و بهترین اشکال جماع
 است که هر در بالارین در آید و بهترین جماع است که بعکس این باشد یعنی از تمام جماع
 مستخرج نشود و بد که متن مزاج با جلیله و در و موجب تقویت و در جماعت نشود و در
 بطلو غایب و بیشتر به است و بسیار بسیار که ضعف او را و بسیار است که مدهار
 این فعل بر حرارت است که تا غلظت و بر طوبیت که مفضل است پس اگر
 در هر دو نقصان یا بنده تدارک آن مشکل است و اگر یکی باقی باشد و یکی ناقص است
 آن توان که پس مراعات حرارت و طوبیت لطیف اعتدال موجب تقویت این
 امر باشد و بی که ضعف این امر از حرکت و استعمال و نسیان باشد با از تخلیات
 مانده و او را مانده باشد چنانکه تصور است و جماعت قدر مرتبه آنکه با جماع میکند
 در لغز میزند

در نفس متنازع کرده یا در اجنه کند که او را سبب است یا حیوان شده براند یا شرط عیبت
 و تقشیر با باشد که موجب ضعف این فعل شود و بدتر دفع آن بمطالع که در وقت جماع
 و طبع است که بدن تعلق و اهل و است لاط و ملابله با نوزاد مشغول و استماع کلام ایشان
 و نظیر بهشتی جماع حیوانات و نیز با جماع حیوان با شسته باید که و دیگر آنکه اگر خواهند
 که جماعت همیشه باقی باشد و کم نشود باید که اجتناب از صحبت با زنان نماید از انشایی که
 باعث قطع رجولیت نماید مثل ترکان و گونا و دوتوه بسیار و کاه و صیغره و مغز است و جو
 ضامت خصوصاً و دیگر آنکه حرکت کردن و در غایت نظر و امور کردن با صلاها سر زنا و کپش
 قطع این فعل باشد و آنکه دیگر جماعت نماید بر و انرا که جماعت توتو این فعل طبع نماید
 مثل لوبایت و مغز قوی که در تقویت نماید غایب از غذا مانا باشد که غذا بیست و در طوبیت
 در بسیار باشد و در نهایت است با نالی و بطبع می مثل سینه که سفت باشد که در زده
 خشم مزاج و خند زشته و مغز او را و مغز صلیب و زده و صلا سبب و صلا سبب و در دیگر و در
 کوشش قوا را نماید و دیگر آنکه نباید در همت که جماعت توتو با نالی و بهتر از تخلیات
 برشته عزیزند نیز که در نهایت است و در نوزاد موجود است که جماعت کردن خشنای

با این سه خاصیت است اول آنکه طبع سرد است طبع مشرب هم گرم که کثیر غذا باشد سیم
 اکثره بویخ دفع باشد و در غذای او دوا این که بجهت قوت باه تمام غایب نماید که این سه
 خاصیت در وجود باسد و حکما ج غدا را بهر از جهت غایب نماید که این سه خاصیت در
 باشد لهذا در صرح او مبالغه نموده فصل ششم در غریب چوب چینی و دستر آش میدان
 آن با یکدیگر چوب چینی نیاست که در زمین چین زمین در شید است میلاد میانی و این
 چوب که در آن تیغ است طبیعت آن معتدل است و میل بجزارت در طبیعت و موافق است
 طبیعت آن با طبیعت روح سرد از مزاج موافق باشد و بدن را قوت دهد در زهر آلوده و این
 سکن گرداند و اعصاب را قوت دهد و مفاصل سرد و منده باشد بجهت سحر حرارت
 و امراض مزمن مثل سلسله و سرفا و حش زهر و آله و جهام و تا رفاسی که او را
 آتشک و فکک گویند لطیفه اردو دستورات بدن این بجهت سترتیب و قوت
 بدن و سهر است که به صاف بی ریشه و بیکره خوش رنگ و خوش تمش که در یک
 مایل بسری باشد گرم در ارض و باطل کسره باشد و خصل غایب و در لایم که هوای معتدل است
 هر دو نوع مختلف او را بریزه بریزه کنند و سنجبیا نمند و روز دیگر عرق میدهند که حدودم و کلا

صدم

صدم عرق کاه زمان صدم عرق خنده صدم اخذ کند و در یک سکنین باشد میل
 از چوب سترتیب خرد شده با نصف جسد الحام صاف نمایند و یک فنجان او را در طرف
 عصر بر ستور صبح میل نمایند و آنچه باقی نماند بر وقت از افادت که نشسته کعبه بعضی است میل
 نمایند و اگر فصد لطفه ای که طاهر که بجهت شادی از آب آن طبع نمایند تا آنکه تمام در یک بشا ندره
 خوردنش در مدت چهل یوم از مرضش و لیسیات و خصوصیات و ما شرب و با کمان و ما
 و غذا را شرب را اجتناب نمایند و از زهر سرد و حوام و جمیع اجتناب باید که زیر آلوده
 چینی ترنیب بدن میکند همیشه بدن در عرق است صوابا باعث در اعضا شود و است
 نمایند غده است مثل غده که از کشت بره و مرغ و کبک بچند شفا باشد و سکر و مغز و در مغز
 و عصب و اخل او نیز باشد میل نمایند و تا نه سینه مرتب است و صلیب است و تقویت مثل
 مرتب است و کنگ سبب صلا که از کبک و صوا سبب شفا دل نمایند و اخصی نمایند از کله نمانی که
 هوای معتدل باشد فصل هفتم در بیان بفراتر تبلیه و غیره از مفردات و مرکبات است
 و این فصل شش است بر هر باب باب اول در میان او در هر جزء است لایم
 غیر حقیقان گویند موم است و بهترین آن است که در لون سفید است و را تجزیه

باید چوب است و دست سبک طبیعت آن گرم است و در هر تم و خشک است
 در اول پیسران را نافع باشد و دفع و کوا س و در لایم و توت و همد و مقوم بر سردی و در جها باشد
 در و اعضا را در سردی سرد و در غلظت که عارض شود در اعضا چوب چینی است
 باطل نمایند نافع باشد در در غلظت و صدم که در غلظت سرد و حاصل و در کعبه چینی است که کسند
 نافع باشد در مفاصل و نفوس که ماده او در طبیعت و باقیم باشد که کسند با بیست میف باشد
 و اگر از لایم شامه س رند سبک با نام سید میبند امراض مذکوره نافع و لطفه و اگر از
 نافع باشد و تا آنکه آن شامه را بویسند مرض سخته عارض نشود و چون در غلظت آن که آن
 طبع غلیظ همانا گویند که کسند و در طبیعت انواع در اعضا و دستر و عضو
 عصبانی نافع باشد و روح با قوت دهد و قدر سترتیب از آن دانگ باشد با قوت بهترین
 آن سنج لایم بود سوزا و در سواس و ضعف هوا با بیست نافع باشد و چون
 با خود بیا و زنده کند که در دست و سید و نافع کند با لایم و در اوج است مفرح بود تا بجز کفصل
 کرده اند که کعبه با قوت بود در بدن طاهر دارد و نافع باشد در سردی و در سلسله که در زهر
 حبه از یک جنس و طبیعت آن سرد و خشک باشد و خاصیت آن است که چون بوزن

مستحب

بست جو از آن مبسل نمایند که کسند که با نوزادان زهر در سردی که با نافع کند و در کربک
 صلیبی باید و چون با خود نگاه دارد و نافع صرح کند که با نافع و با بیست توت دهد تا بحدی که
 گفته اند نگاه کردن با این خاصیت باشد مردار بدی بصورت آن است که سینه در کربک
 و غلظت و موم و با سبب طبیعت آن سرد و خشک بود و لطفه حقیقان و غلظت لایم نافع باشد
 و در لایم و در مفاصل و در غلظت و در غلظت و در غلظت و در غلظت و در غلظت و در غلظت
 و بعضی از آنها گویند که چون در روان نگاه دارند تقویت طبع کنند و قدر اما خود از زهر خشک
 باشد و میل او صدم است بهر طبیعتی ششم گویند و بیرونی اسطر بوسه خوانند و با
 چند رکعت میباید بهترین آن سبز رنگین باشد موه و با قوت دهد بجهت خاک کالیوسس
 حکیم میفرماید که هرگاه عجز به اندر استند و در کردن آویزان نمایند که بر در سردی قرار گیرد
 موه نافع باشد و در لایم و در سواس و در غلظت و در غلظت و در غلظت و در غلظت
 در و در وضع حل بر آن نشود لا جرم بهترین آن چینی باشد و گویند با لایم و در غلظت
 عظیم کند و طبیعت آن بوی گویند گرم است و خشک و در حیم و در حیم که سبب سرد و خشک
 و مسهل صدم و در غلظت غلظتی و با لایم نافع باشد و چون با سبب که طلاء کنند برین

و چون با آن سفوفی گشته فنج دماغ سبک را نافع باشد و اگر بپشت مانده صندرانج
 را نافع باشد و مقدار آن از قیراطی باشد خود چهار سبزه برین آن است و در این است
 که در آب سرد در دو و چهار طبیعت آن گرم و خشک است و در جرم لطیف باشد و سرد را
 بکشاید و باد را بشکند و مغز را سفت و اعصاب را نافع و جوارحه را نافع و تقویت کننده و رفع
 رطوبت از معده غایبه و معده را جگر را قوت دهد و شکم را بنهد و با قیام در دستش را نافع باشد
 و شیخ اورد بر آن کند چنانچه بهترین او آنست که سفید و سبک باشد و هر که خورد شود طبیعت
 آن سرد و خشک است و در سیم و گوشت در دویم و شیخ ابو یوسف گوید که بعضی است در دو
 جنس است معده را قوت دهد و بنهار قیام و در دستش را سرد دهد و در سیم که از هر صغیرا
 باشد باز دلگد و حرارت جگر بنماند و جوشش دماغ را نافع است و در او قوت دهد
 و صفی که از حرارت بر سر سینه باشد نافع است و مفرح و مقوی و متبلسط
 و در قرح و نفوختن نظیر نه انگه و مسرد این مزاج را با صندل معطی تناول نمایند و
 عود و سراج با صندل صندل که او را با سبزه کوبند و آن پنج کلیست در حفظه و
 مین مسند نیز رویه و بهترین آن آنست که از حفظ آوردند و چون باب بسیار بزرگ

بنفشه

بنفشه یا بنده طبیعت آن گرم و خشک است و آنچه مندرست سبزه باشد و نافع او آنست
 که جمیع دردها را تسکین دهد و اگر بر اعضا طهارت با کلاب خلا نماید اگر در معده باطن باشد
 مقدار او یک لب بند و داخل کلاب نبات گشته و به سینه تا بخورد از درد شفا یابد و در
 قوی و در که در او در معده و سنگ کرده و منافذ و عروق را بشکند و از باد و حتم خیار داده
 شود و بنفشه در او رام لطیف و صغیر و سرد او در اول طلا گشته روح را بکشد در مینها
 و در آنها تجلیل کند و اگر محتاج بنفشه باشد بنفشه بهد و اگر کسی را ضایعات بسیار آن آید
 طلا گشته تجلیل دهد و دیگر شیخ الرازی میفرماید که او را از جگر نماند است و بر صحتی
 که در سینه نافع است در دو نیز موجود است و نقل گفته است که مراد در معده بنفشه بود
 معانی که گرم موشد شیفه هر روز قدری در صندل که در کلاب گرم خوردم آن از آرزوی
 را بیل نماند و شفا را سبزه بزرگ است شفا بود صندل با سبزه کوبند خورد سده کن کر زید
 در کتب او که در دو بود بر کتب اسحاق بن زید و دیگر آنکه طبیعت کرین عقیق در سینه
 نظیر ندارد و دیگر صاحب ریغ را هر روز مقدار هر دو کلاب گرم به سینه صحت
 روز مسفل بلا صندل نافع باشد آن آنست که او را از جگر نماند است و اگر بفرغ صندل

در کتب بگذارد شفا یابد و حکمانی مندر سبزه کوبند که در معده از جگر بپزد و در این
 معالجه بزرگ خود آید و حکمانی سبزه کوبند که در این دو صندل بیست منقحات است اگر به
 مشغول بشوم لیلان یا نماند نماند حیوانی هر دو از کلاب که صاف روح باشد تقویت و رفع شر سبزه کند
 آن را نماند که کوبند و آنچه مخصوص است با این اسم بجز القیاس است و او را در آب نافع است
 طبیعتی خوانند و آن نماند بدست مدور طولا و در سینه صفا و آن را با طبع است
 بر هر کس که در معده آن چوب خلقه باشد و در آن آن سبزه و آن را در شفا نماند که از کتب بزرگ
 در آن در سینه و آن در معده شود و آن نماند غریز است و چون بر کتب دست یافت گستر
 باشد و آن را در معده و کعبه و چینی آن را باب رازبان بسیار بود و بر موی که در کتب
 باشد طلا گشته در حال شفا یابد و این بجز رسیده است و تمام زهر را از سینه
 در شفا رسیده و در هر صغیر را زهر کوبند نافع است خوردن و طلا کردن و صفت ل و صفت
 بدن را صفت نافع باشد و پیران را موافق است قدر شربت بزرگ کردن با خوردن
 روح زهر خورده و در جهت موت دل و اعصاب و کتب است و هر کس که در روز نیم و کتب بخورد
 این باشد از زهر آفتابا و زهر را در سراج را نیز سبزه کوبند باشد زهر که آن گشت عذرا گشته و

بنفشه

طبیعت و طبیعت آن بنفشه گرم است و در معده صندل طبیعت با بوان خفت
 و در فتنه نماند و سبزه در وقت بزرگ خوردند و چون با زهر بسیار بپزد آن را سبزه کرده اند
 و بهترین او آنست که سست و جویند و طبع و خوش صفا باشد و در صفت شرب
 للمفقت است بغیر زهر حیوانی در نفع نسوم و طبیعت آن سرد و خشک است
 و طبیعت صندل و در عقب نظر نماند که در اعضا صفا مثل صندل و حرمت و اسهال
 که از آن در زهر بسیار است ماده و صفت صندل و تقویت قلب نبات نافع است و این
 از جرات این را نماند است و غیر نیز نماند بسیار از نماند بهد که مایه لیکن از جنس
 بنفشه که در کتب رز و نیز بهد باشد و با سبزه کوبند و شکسته شود و در نماند صندل
 و نماند شفا باشد و در وقت که رنگه بر این نماند چوب ریشه بپزد و این صندل
 که با بیست و غیر از این صندل که در کتب او را قاطع شده بود و بر اطرف و علامت موت
 تمام طایفه بود و در سبزه کوبند سبزه کوبند و بعد از آن ساعت بزرگ است از معده
 صندل که عینه شفا رکتی است و از آن سبزه کوبند آن از کتب و کتب است
 تا هم مثل سبزه کوبند و در صفت و در صفت و طبیعت آن گرم و خشک است

نافع باشد بجهت اسهال بواسیر و اسهال معدی و اسهال طبعی و در اسهالات اودغ و در
 میخو و در اسهال طبعی با سینه مدها بود و در این مکرر تر که رسیده است و بجهت وج
 لغزش و غلغل باطباع سببیدان طلا نما مینه نظیرند الهی و در خراصی که مصلحت است با این
 از دواها است که والد نظیر رفته المهر تجرد رسا بیده بودند و در فرموده اند که بجهت امراض
 مذکوره بهتر این دواها نمیشد و بخوانند پس صندل سفید بهترین است که با سیرک
 باشد و طبیعت آن سرد است و در سیم خشک است و در حرم صداع و حلق و
 و تب و حرارت جگر و ضعف معده مانع باشد و هر که باندک که خورد بجواب برودنی سنگ
 صلابه کشنده و بجزئی طلا کشنده صداع که از حرارت باشد ساکن سازد و چون آب است
 اعلام و غلبه القلب ساینده و بر نفوس گرم طلا کشنده مانع باشد و بجهت مفرح قلب است
 تفاح که با سیرک کوبیده طبیعت آن معتدل است بهترین این است بعد از آن
 اسفناغ و باقر دیگر بخار نیاید و با بد رسیده و شرب باشد و آن مقوی طبع و مفرح و دانه
 روح باشد و معده را قوت میدهد و منع میکند و تشنگی بکشد و بعد از خوردن آن طعام
 نیاید خورد زیرا که تولید نفخ و باد و غلیظ کردن و بوییدن سبب میسر است و دانه با سیرک

از غلغله

از غلغله عظیم از دواها مرکب است و این باب نیز مشتمل است بر چند قسم قسم اول از
 باب دیم در میان معاین است چون نولاد و این چون از مرکبات صندل است و
 ترکیب عیب عیب است و خواص بسیار الهی علاج و لغو و صرع و رعشه و تشنگی و عرق
 الت و دماغ و در دمه و بقر و صبح امراض بار بار مانع است و حفظ زیاده کند و غلغله
 قوت میدهد و با هر یک از سرعت انزال و سلس البول را دفع کند و بجز آن که موافق
 باشد صفت آن زعفران غلغله شجر قنصل است و با لیمو صلابه که کباب است
 مصطکا اینسوان ما سرد و میان سبیل سبب است و قنصل در جینی صندل نیز که کرمای سبب
 دانه چشم خمر زخم است کاسنی تخم خشک شش عاقر قرقص همین سرخ همین سفید
 هیلله سیاه کربا را با کربان و مروراید یا سینه لسان العصاره تخم کرفس مغز پسته و از
 تاوزه زهر کزنده بر با کزده صبطیا نامی است و شکر رخیل مغز سرخ کونک مغز سرخ و سکنجبین
 معشر کزدر و زرد بون و جوز بو المله فاقه کبار بلیله شطرنج ناخواه جوز مندر سلیون
 سلیله سیاه لیس سلتو از هر یک ده مثقال است و شکر عاقر قرقص بلقوره لیمو که در کان
 صندل سبیل است حقیقه اللغله بنفبا در از یازده روز زهر کزنده کباب زهر کزنده و بنفون

از دانه طبعی سبب غلغله از دانه مدح شانه از هر یک پنج مثقال اینسوان مصری
 چهار مثقال عین خالص سنگ استی از هر یک یک مثقال و درق طلا و درق لافز از هر
 یک پنج عدد و فندج اجزا غسل صافی مقابل اجزا فولا و کلس از هر یک صد مثقال
 زده مثقال سبب در فون ساند بده از شش ماه اسفناغ نماینده طریح کچیس
 نولاد است که نولاد و جوهر دار صفا که استا نند و صلابه کشنده و هر پنج مثقال
 فولا و پنجاه مثقال که کرد و زرد پاک صلابه کرده با و هم کشنده و در قویترینند و در کوزه نمند
 و آتش نند کشنده چنانکه گوگرد تمام بسوزد و چهره بنیاید بعد از آن بیرون آورند و قوی
 صلابه نماینده و جهان طریح دیونه بریزند و در کوزه بزنند و آتش نفا بینه تا گوگرد تمام سفت
 پس از نوبه بیرون آورند و آب صبر و سیرک که بکشد یک موند صلابه کشنده تا حرم صلابه
 سفت و بعد از آن بسوزد تا نطفه از او دور شود پس باب بزرگ بزرگ است که
 بعد از آن خشک کشنده و با سبب تر صلابه کشنده چنانکه چون در آب بریزند بنه آب
 فرو نرود تا نیم روز بر بالای آب باشد چون نولاد ترکیب مالبوس است و صفت
 منقعت دارد و قنصل است که او را در سبب کشنده و در سبب کشنده و در سبب کشنده و در سبب کشنده

وزنه

نوفت دهد و در خون تغییر عظیم پیدا کند و مغز بسیار آورد و دست در دل زنی پیدا
 کند صفت آن مرورید نام صفت ب از هر یک سه درم فلاح اذ خر سعه کزانه کچیس
 در جینی استارون مصطکا از هر یک نیم مثقال صغ عربی کیشتر از هر یک نیم درم کوفه
 با هم صندان غسل بپوشند و در وقت خواب و نزدیک عیامت یک مثقال آب
 نیم گرم بپوشند چون نشاط اعضا و لیسره اوقت دهد و باه را زیاد کند و نشاط
 او را در معده را قوی کرده و در کوزه را نیک ساف و قلع را هم صفت آن در جینی سبیل
 العلیه پوست بیرون بسته جوز بو اعفان خولجان مبرن سرخ و سفید شفا نولاد
 پوست صلابه با و رنج بود که در بان از هر یک سه درم مصطکا صغ عربی کچیس قنصل
 اسارون ساق همد که با جینی پوست ترنج در پنج درمی زرد و نولاد صندل
 سفید صغ عربی اینسوان نقع سبب هیلله سبب بورنه ان زعفران عاقر قرقص کباب
 مرورید که در میان از هر یک چهار درم مایه روبا یا حقیقه اللغله در زرد و زردی
 سینه از هر یک نیم درم سنگ استی نیم مثقال عین خالص یک مثقال و درق طلا
 سقا عدد و لغز پنجاه عدد و عد ساق نیم من چون ساند چنانکه رسم است چون شکر

خفقا با در او صحت در در معده که از سردی باشد و فوای امتلاقی را باغ باشد و سده
 کبشا بد صفت که چند سید سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 چوب سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 ذکره و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 فی سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 مشغول بود چینی است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 مصطکی خود خام مایه شتر اعرابی و غفران مشک و غیر از هر یک که در معده است و در معده است
 فرغ نعل از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 ششغال بود آن سورجیان از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 شیرین از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است

۱۱۱

در دم و در نشط سس او به جوهر کونته و چینه کاویان با در بجزیره کلر سبزه و اول
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 که شش حریفه از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 نماینده و یک به شیرین و آب سیب شیرین و آب سیب شیرین و آب سیب شیرین و آب سیب شیرین
 و باغنه با حل صافا مناصف سه وزن او در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 و حلوه از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 حل کنند بعد از آن که سرد شود اغا فغانه و مشک و غیره هر چه هست که در معده است و در معده است
 داخل نمایند و یک صده بود که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 ششغال آمد مشرب شیرین در دهه در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 با طرفه که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 دهه و خفقا را باغ باشد و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 آورد و بود باغ خوش کند صفت آن مرد در معده است و در معده است و در معده است و در معده است

از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 سفید و قطب شیر از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 رزق و شش حریفه است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 چهار در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 مشک نیم در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 سه برابر او به لطیف است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 دی مزاج را موافق باشد صفت آن پوست سبزه است و در معده است و در معده است
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 سفید که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 یک در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 او در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 دل و باغ و جگر را قوت دهد و فوای را که در معده است و در معده است و در معده است
 زیا و نمایه و نشا آورد صفت آن فرقه کاویان با در بجزیره کلر سبزه و اول

خفقا

خفقا با در او صحت در در معده که از سردی باشد و فوای امتلاقی را باغ باشد و سده
 کبشا بد صفت که چند سید سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 چوب سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 ذکره و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 فی سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 مشغول بود چینی است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است و سبزه سبزه است
 مصطکی خود خام مایه شتر اعرابی و غفران مشک و غیر از هر یک که در معده است و در معده است
 فرغ نعل از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 ششغال بود آن سورجیان از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است
 شیرین از هر یک که در معده است و در معده است و در معده است و در معده است و در معده است

مفتح بجز اندک بر اعضا را ایستاد و وقت دهد و سر زنده کند و وقت مجامعت بفرزاید
و عقین روح برش صفت آن قزوین متفان خویشانی است متفان که با هر قرضل چون بود از
هر یک چهار درم فاقه صفا رسد درم فاقه کبار چهار درم خشم فرخنده است متفان معسکی
است متفان ریخسلی است متفان کاوردن بیخ متفان سبیل الطیبی است متفان انشدن چهار متفان
ساج مندر دو متفان کجا سنج پوست ترنج دو متفان سعد یک متفان خضیه الغلب
است متفان بسا است متفان لسان العظیم است متفان غیر اشرب دو متفان العبدی ششی
یک متفان سکن نیم درم مرورید یک متفان وحق طلا نیم متفان ورق نقره نیم متفان
صبر و رطوبتی ده متفان اجسز را کو فزه و خفته غسل دو وزن ادویه بطریق محول
مچون سازند و سیم از با سیم در میان بعضی از لوبات است لوب کبر که در
کرم دوی کرده اند و منزه اند و نشان او زده و باه را دنیا کند و دل و در ما خزانوت همه بدین
رافضه کرده اند و رنگ سیاه نماید اعضا بر حکم کرده در امر جماعت نظیرند که متفان
مفرسپه مفرسندق مفر با درم مفر صبه الطرا مفر کرد و مفر صقوره و مفر صبه الطیم مفر و این
خویشانی متفان ریخسلی است و سجده نود در سنخ و زر و زر بخسلی کجند مفر و در بیستی

دا بصی

در صحنای درم سنبل الطیب سه کوفی قرنفل کبابه حبیبی صبر الطیفل خشم ششم مرتب
کشم میاز اسبست کشم هیلون لسان العلقا فر و روخ عرقی از زنب و از هر یک سه
درم جوز بزا بسا سه و از نمل از هر یک هر دو صفتی الشد بنج میل و یاقی تازه مفر
کینک ششی اش از هر یک ده درم ما سر و میان سوکجان بوردیدان مفتح خشمک
از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی رنخزان مصطکی از هر یک است متفان خود خام دو
متفان ورق خلا سه درم ورق لغزه پنجاه عدد عصاره شرب یک متفان سکنک است سببی نیم
متفان غسل سه وزن ادویه چون نماید لیوس مفر سبز و کینه و کله و دین از قوی سازد
و سنبل نوناغ بانه درنگ رور و سبکو کرده در ما خزانوت دهد صفت آن مفر با درم
مفر صبه و مفر کرد و صلبه زرا مفر صقوره مفر صبه لزم مفر سندن مفر صبا صبل تازه
مفر صبه اللعل ششی شریفه لوری کجند مفر ششم جز ششم میاز ششم ششم است
بهین ریخسلی در نفل کبابه و فزا ادویه چون سازند چنانکه رسم است شریفی دو درم
لیوس کبر سبکو کبر دل و در ما خزانوت دهد و فرخ او آورد و سر زنده کند باه را قوت
دهد و پشت طاقت دهد صفت آن مفر صبه و مفر سندن و مفر صقوره و مفر صبا صبل تازه

و صبت سبکو کبابه و صبل تازه و مفر و روخ الا بروخ و خشم خضره و صبت از کبوتر مفر
خشی شریفه از هر یک ده درم کبابه حبیبی قزوین خویشانی تر نقد شفا در مصری پنج
هر یک چند درم معسکی بسا لسان العظیم سبیل الطیب سه درم بهین نود درم
کشم هیلون بوردیدان مفتح کشم خضره و کشم خبار و کشم خبار ده و کشم مفره و کشم
شش درم خضیه الغلب ده متفان سکنک مرطی مایه شتر اعرابی و الخیر و کشم
خزا صفت متفان مفر سبکو کبک ده درم رنخزان ریخسلی سکنک فرخنده است درم
غسل سه درم ادویه شریفی از آن دو متفان لیوس صغیر مفر کرد و مفر با درم مفر سندن
مفر صبه مفر صبه صبر کبر مفر صبه لزم مفر سندن مفر صبا صبل تازه مفر صقل
خشی شریفه نود درم سببه سنخ و زر و روخ ششم جز مفر کجند مفر ششم
میاز ششم ششم است بهین ریخسلی در بیستی کبابه قزوین شفا دل خو
لیغان ششم هیلون شش درم غسل سه وزن ادویه اسرار اللطاب و رنگ ب
زرا بی شایب لفل کرده کبابه را قوت عظیم دهد و نشان او زده و درنگ را نیکو
کرده و ظاهر را و در امر جماعت نظیرند ارد و اگر بود از جماعت نیز میل فرمایند

فاصله نده

مخاض نماید از اعضا و عروق اللت صفت آن متفان خویشانی خضیه الغلب
بهین نودین لسان العلقا فر سه درم سره و لعل صفت سه متفان صبر اللطاب
لسان مفر ششم خضره و کشم خبار و کشم خبار ده و کشم مفره و کشم
جوز و کشم میاز و کشم ششم است سببست و دو کشم هیلون و سکنک مرطی
از هر یک دو درم و در صحنای قرنفل اساردن سنبل پسه کبابه حبیبی سعد کوفی و در
لفل جوز با وعودن رنگ و غیره و رنخزان یک متفان سکنک خالص درم تا صبل
تازه مفر سندن مفر با درم صبر اللطاب کجند مفر صبه لزم از هر یک صفت درم ز
بخیلی بوردیدان سطر و روخ یک است دو درم ورق الطیار الجرب پنجاه متفان بهیم
بکوبیده مفر با علامه و ادویه عطیه و عجز را در غسل مکنند و ادویه را بجعل بر شند
شم چهاریم از با سیم در میان بعضی از جوز شات است جوارش عود سر سن
معدده را قوت دهد و در ششاه آورد و کین و عرق خوشبو کند و لون را نیکو نماید و نا
غده را قوت دهد و در اقی را نافع باشد و غشیان کرسبب با لیم در مطوبت معده باشد
را نیکو کند و عروق را زایل نماید صفت آن عود سندن ده متفان سنبل الطیب تازه کب رنخزان

پوست ترنج قرصن مصلکی با روغن بود از مرکب ششغال آسب سبب بچانه شغال و کلاب
 بچانه شغال آسب لیسنا شغال فندک صندل نبات بچانه شغال ادویه را کوفته و چغندر نبات
 و فندک در میان کلاب و آسب لیسنا بقیام آورده روی آتش بر آورده و ادویه را در آن
 بپزند و برهم ریخته تا آنکه خوب فروغ شود آنگاه بر آورده جودش با بقیاس این جودش را
 صیت بسیار است همه اعضا را هوش دهد و بوی آن خوش کند و باد را لا سبب کند و بسیار
 بول که از سردی منزه باشد باز در دهان و باه را هوش دهد و بوی آن میبرد و صندل و سفال
 بلغم و اسهال و نفوس و قوی و باه و هضمه و کلبه و مثلاً زونافع باشد و سبب هر موی را هوش
 کند و گفته اند که سبب است در میان جودش است که از هیچ امراض مذکوره ایمن باشد
 صفت آن سبب تا که سبب در چیز فلفلیان قرصن سعد کوفی رخیل فلفل سیاه دار
 فلفل مشط جری عود بلبلان اسارون حکم مورد و قضیب القریز و مغز ان از مرکب
 ده درم مصلکی فندک سیاه بوزن تمام ادویه کوفته و بچینه با ده صندل مصلکی
 شترجی و شغال با ششغال پیش از طعام توان خورد جودش بجز شغال و اسهال
 طبعه و بدی هضم و اوجاع رحم را باغ باشد و از برای پسران نبات خوب است

تا قله

تا قله در کباب سبب است از همین از مرکب چهار درم رخیل و در فلفل از مرکب ده درم
 دو ال مصلکی جودش از مرکب هر درم ترنج فلفل و مغز ان از مرکب دو درم جوز بودا چغندر مشک
 یک درم کوفته و چغندر بقیاس برشته ششغال از آن یک شغال فندک سیاه یک من فندک
 بقوام آورده و فرو بر کرده و عطر ادران حال نمایند بتر بپزند و بر روی سنگ بپزند جودش
 شغال و بار با اسیر را باغ باشد و باد را هوش دهد و صفت آن جوز بودا تا که رخیل و فلفل
 و فلفل از مرکب ده درم مشک فلفل شغال فندک صندل درم کوفته و چغندر بقیاس
 جودش در چغندر صفت کوفته تا زود صده را باغ باشد و باد را هوش دهد و صفت آن جوز بودا
 صفت آن در چغندر صفت کوفته تا زود صده را باغ باشد و باد را هوش دهد و صفت آن جوز بودا
 از مرکب چغندر رخیل ده درم نفع است درم جوز بودا از مرکب هر درم مصلکی بوزن
 را زبانه سبب از مرکب ده درم کوفته و چغندر بقیاس برشته ششغال از نبات نیم درم
 است سبب صندل از مرکبات این زمان است لاشط کفی آورده و قوت عجم
 را زبانه و وجه ظهر و نفوس و مفاصل و عرق الت و وجه و درگ و در زانو و در را که کین
 دهد و شش طوبت کند و اسهال ثلاث و اسهال مرکب و تغییر پیدا کند صفت آن جودار

ششغال صفت عسل است بروج الشم مصلکی عاقر قزاق الفاح زعفران برز النبیج در چینی انیسون
 مصلکی کزرا عطر عود و تمار کین سنج روغن بزمینی هر دو میان مشک مرغی با هوش که با لعل نبات
 درق طلا درق نقره ادویه کوفته و چغندر باغی بید مشک قرصن کلبه صندل کوفته و فلفل
 آورده و در بطور انزال اشراق تمام دارد و صفت آن عود تمام قرصن کلبه با چینی فلفل از مرکب
 ده درم زعفران نیم درم با لعل هر درم در فلفل حکم با بوزن روغن تا سفید از مرکب یک درم
 کوفته و چغندر بقیاس بقوام آورده برشته و صفت کوفته هر وقت از خضی جودش که بهت صندل
 صفت آن ایام نفع پیدا کند از مرکب یک درم و صفت لیسنا شغال از مرکب یک درم ششغال
 غاریقون عاقر قزاق صندل ششغال نیم کافور کوفته و دیگر از مرکب یک درم کوفته و چغندر کلاب
 صفت کافور صندل کوفته بسیار بود و نافع است کبیرا که عاقر قزاق از انزال طبع
 صفت آن مصلکی مشک از یک یک درم فلفل یک شغال سبب نیم درم اجزا کوفته و چغندر بقیاس
 رخیل صندل بقیاس کوفته و روغن صندل در میان نگاه دارند صندل کوفته و زلاله و تمام را باغ
 با برونش ط آورده و اسهال انزال می کند لا قوتت میامت که کند صفت آن قرصن صندل
 ششغال سبب بروج الشم مصلکی عاقر قزاق الفاح زعفران برز النبیج حکم کافور و در چینی انیسون

کبیرا

کبیرا عطر عود و تمار کین سنج روغن بزمینی هر دو میان مشک مرغی با هوش که با لعل نبات
 عربی است صفت کبیرا از مرکب یک درم ربت السوس دو درم با قله سبب درم باغ بقیاس
 صندل فندک ششغال از سبب هر درم در سونفات است سفوفی در سبب طالیس که از برای
 اسکنه رسامه بود از سبب ششغال هر درم و در سوس و سوسین را باغ باشد و طعام را معقم
 کند و بوی عین خوش کند و در لرا هوش دهد و صفت آن قرصن کلاب صندل کوفته و چغندر
 کابلی فرنج مشک کوفته و در چینی ششغال و در فلفل رخیل فلفل انار در جوز بودا کافور
 تا قله از مرکب ده درم مشک و عطر از مرکب یک درم نبات ششغال و در ادویه ششغال یک
 درم تا سه درم سفوفی عود از جزات و مرکبات ربت السوس حکم ششغال و بقیاس صفت
 منفعت دارد و صندل هوش دهد و در ششغال طعام و صفت صندل که سبب آن از رطوبت
 و بلغم باند مناسبت و نفوس و مفاصل بلغم را مفید است صفت آن رخیل و در چینی قرصن
 فلفل مصلکی تا قله کبیرا از مرکب سه شغال عاقر قزاق ششغال فلفل عود بلبلان از
 مرکب و شغال نبات ششغال و در تمام ادویه جوز بودا کوفته و چغندر سفوفی سبب جودش
 دو شغال کلاب میل فرماید سفوفی تا قله صندل کوفته و در صفت آن

قرنفل قافله از مرکب است درم عوام سیست درم نبات برین نیم شربتی دودرم باب
 کرم سفوفی که بر نخود بسیار که از رحم آید باز دارد صفت آن که بر کرم سفوفی که کما درم الاونین
 کک سا ویرا بخند که کوزه شربتی است درم بایک و آنکه از سفوفی که یک و در تقیه سماقا
 صحرکه و هند سفوفی غلبه تا بود بر معنی و اسهال که در کوزه کوزه صفت معده را که به شسته صفت
 آن جوز برین که درم ناخنده یک درم کفر نیم درم کوزه بایک کرم بیض شسته صفت معده را بایک
 دویم در کرفس عرقها و عطاریت و صفت علم عنبر که غیر از این در اهل صفت بسیار است
 کس غلبه و کرم برتر رس یافته ام صفت ~~...~~ مستحق است با سبب آرد دل و دروغ لوقه
 دهد و لادن را بیک که در دانه و استنهای طعام و زهری آورد و معین روح و حرارت عزیز را وضع
 قورشا بله دانه نش طمانی آورد و درام خاموت نظیر بر آرد و معانی که به از اطله بجهت شرباب
 نقل آورده و چیکر مطلق اصل شرباب تمام شربتی زاید درین عرق موجود است که سکر و غیره برتر
 رسانیده ام و اگر یک صفت با این عرق مد اوست که منتق نشوند و یا میرا صد و یا از قوی مطالبه
 نمایند صفت آن که بر کوزه سفوفی که پیش از این که اندران و پروان آورده است که باشد یک نیم
 بریزه کشته و کوشش برله بریزه صبح البدن که در از چربی و استخوان پاک که به شسته نیم من کوش

ع

منع که او را به بر نهد که به بندین زردک بریزه کرده نیم من بخند دست صد درم سینه تازه چناه دم
 عود قاری سیست درم خولجان صندل سفید رنده که سیست منقال جوز بو ابیست منقال
 ریخیل سیست منقال پوست جوز که او را بریزه باغ کوبیده سیست منقال کلر خیزه چهل منقال
 اودیه لا نیم که کس بطریق زرش و طافی در یک کشته و عرفی بیه منک نیم من کلاب نیم من عرف
 بهار نیم من عرفی کاوز بان نیم من عرفی صندل نیم من عرفی زردک نیم من برادر در بر نهد و بطریق
 کلاب عرفی کرمه و بار دیگر بجهت آنکه لاف نشش زیاده کوه و طبیعت روح پیدا کند بهین عرفی را
 دردی که او را تازه سبب کرده باشد که او را که کعبه و او را که کشته و قند سینه یک من و منک
 و در غفران ده منقال در چینی چناه منقال اصنافه نماید و این دفعه غیر استهیب و منقال برین
 پنج میزند و عرق بگیرند و در شیشه ها کشته و سر شیشه را با اجوم حکم نمایند و در مکان بسیار
 سرد که زنده و در وقت احتیاج حرف نمایند و غیره را بعد از آن با او آورند عرق فشنه
 مختلط طوبیت در یاج غلیظ است و معده و اعصاب را بر سر وقت دهد و بدن و عرق
 خوشبو کند و خوشی را آورد و در مجله عطرها است صفت آن که بهار را با چ بهار سببه
 بهار آکنه نارنگی و الواسنبل الطیب صندل سفید رنده که در بینه و او را سببه خورد

که در وقت جرق غلک لاعرفی آورد صفت کرفتن آن بگیرند منک طعام سفید و کوبیده و
 در فرغ میس و طبعان حکمت کشته بقدر که در وقت از فرغ غالی باشد الحانه است بیق را بر
 سر صغ که از نده و حکم کشته در وقت زهر از به چشک بر نهند تا آنکه تمام عرف
 از بهر آنکه در اول این برستی باشد که آتش با در نده و شیشه بر سر آن که صفت نمایند تا آنکه
 عرق در موضع آتش همان آن جمع شود و نهند او را با کلاب سفید و در یک کاسه با شیشه نیم
 صفت چنین غایله دل و دماغ را وقت و بعد در فرغ و نشاط آورد و بدن و عرفی را روشن نماید
 و شجاعت یاد کرده اند و اعصاب قوه و مدغم و اندوه را از ابل سافه و در وقت مرد در بدن
 و در وقت زن در دل روید که صفت آن منزه با نام مغز سببه شولان از هر یک به بل منقال کوبیده
 در خمر آن را بگیرند و آن را در ظرفی نماید و بر سر آتش گذارند تا آنکه تمام عرق شربتی
 منقال نوم و غیره را در عرق آگشته منک فاعل صلابه کرده و نیم منقال داخل نماید و جو سبیم
 رنده عطر فشنه عطر کلاب عطر صندل عطر بهار عطر صندل از هر یک قدر اضافند
 نمایند و در وقت چینی کشته در سردات را حکم بر نهند و نگاه دارند و در وقت
 حاجت استعمال نمایند صفت کرفتن روغ صندل حسنه را پاک نماید و در یک کشته

که در وقت

که در وقت جرق غلک لاعرفی آورد صفت کرفتن آن بگیرند منک طعام سفید و کوبیده و
 در فرغ میس و طبعان حکمت کشته بقدر که در وقت از فرغ غالی باشد الحانه است بیق را بر
 سر صغ که از نده و حکم کشته در وقت زهر از به چشک بر نهند تا آنکه تمام عرف
 از بهر آنکه در اول این برستی باشد که آتش با در نده و شیشه بر سر آن که صفت نمایند تا آنکه
 عرق در موضع آتش همان آن جمع شود و نهند او را با کلاب سفید و در یک کاسه با شیشه نیم
 صفت چنین غایله دل و دماغ را وقت و بعد در فرغ و نشاط آورد و بدن و عرفی را روشن نماید
 و شجاعت یاد کرده اند و اعصاب قوه و مدغم و اندوه را از ابل سافه و در وقت مرد در بدن
 و در وقت زن در دل روید که صفت آن منزه با نام مغز سببه شولان از هر یک به بل منقال کوبیده
 در خمر آن را بگیرند و آن را در ظرفی نماید و بر سر آتش گذارند تا آنکه تمام عرق شربتی
 منقال نوم و غیره را در عرق آگشته منک فاعل صلابه کرده و نیم منقال داخل نماید و جو سبیم
 رنده عطر فشنه عطر کلاب عطر صندل عطر بهار عطر صندل از هر یک قدر اضافند
 نمایند و در وقت چینی کشته در سردات را حکم بر نهند و نگاه دارند و در وقت
 حاجت استعمال نمایند صفت کرفتن روغ صندل حسنه را پاک نماید و در یک کشته

در میان دیکت راست پیرا امین کند از نه دیوار مسی پیوستی در میان دیکت گذارند چنانکه کسبا
 بیام بر روی سینه یا که اندیشه شود و انگ کبوی در میان چاک کنند و سر پیش اندازند و این دیکت
 منگنک بودی دیکت گذارند چنانکه سینه سرش می در وسط چنانکه که کرده او را میگیرد که سینه
 در میان سر پیرا را کینه و با هر سینه در میان سر پیرا گذارند تا که حرکت غایب الحاله آتش برقی
 لیوانند و هر چه است که شود او را نه غایب تا که تمام هر سینه در میان چاک آبه صفت کانی از
 و این عمل فرط است در دیش و در زانو و غرض و عرق است از این غایب و شش را غایب باند
 و بگرد سرد است و بعد و سینه معدی را غایب باند بگردن جز بزرگ صفت غایب باند و در سینه
 کینه در سینه را جوی صفت باند و کلی را سوراخ غایب و سینه صفت غایب باند سینه
 از طرف دیکت کک بیرون باند الحاله غرضی در زانو که از نه در سینه را بر آتش غایب تا که از غرض
 در طرف آبه روغن صفت عمده را در باه را در سینه و بگردن است و بعد در شش طعم او در
 قوت و عقار را با غایب و جهت تقویت باه قدر غایب تا غایب بر آتش صفت ان روغن
 رینون غایب صفت او در شش کینه دیکت را از آب باند کینه و سینه کردن سینه
 باند در میان دیکت او را بر آتش کینه تا که آب باند بچرخد ان قدر که صفت تمام در میان
 او غایب

روغن کدو غرض شود صفت طب طره جهت دفع سرعت انزال معی صفت آن ریشی غایب
 درم با سر که غده در باون ساید تا که کله کش و غوطه غایب و دست مشتال صلح هندی و طرف لا
 این را سیکه بر کله ریشی را در آن کجوش اندازند و در شش مسوق است مشتال انگک انگک در کینه
 بینه باون بسایند تا نرم شود پس در کربا سستی کینه بینه و این دو کربا سینه با غایب
 با سینه سرد بسایند تا چرک از ابل شود و بجزر ایک صفت غایب در وسطش سولاقی با غایب و سینه
 بنه از سوراخ کدو باند و بینه با غایب و کینه باند و بعد تا بخرش پس بر روغن با غایب از غایب
 با شش نرم صلح دهد و در وقت صبیح در دو ان لحظه دارد که رسبان او بران باند تا که
 صلح شود و در وقت که از آن انزال در سینه باند از غایب میروند از غایب در هر وقت از غایب
 صلح سرد بسایند تا که تمام مشغول شود بطول انجامد و بر آینه سبب انده مصلح کرد
 صفت کتاب صفت

صفت غرض که بر سینه در وقت کینه بر سینه که اوله بگردن و کینه در شش غایب
 سلامت بجزرنا چیز است کینه در سینه کینه لادان در دم سنگ کل سینه و صفت
 لغه تیره از هر یک بچرخد و غرضان بچرخد و بینه بچرخد و تمام بر سینه در سینه کینه

کرم کرده و در سینه در این طبع در ابتدا و بگردن کرم سینه باید که اگر صفت در سینه
 باند شراب بینه یا بینه بر درده یا بینه خشک سوره یا کله اندر آب لبلاب یا معده را
 بینه صفت در آب لبلاب در در سینه را از غایب الحاله یا باند که در غایب و غایب او بچرخد
 نشاید و اگر طبع غایب تا که در سینه خاصه در دم سنگ کل مگر در غایب در غایب در دم
 سنگ آب لبلاب یا در دم سنگ کل یا در سینه در دم سنگ کل تا غایب اندر آب لبلاب
 در کرده در سنگ کل مگر تا غایب در دم سنگ کل مگر در غایب در آب لبلاب صفت
 باند و سینه ل بینه کینه غایب صفت ایام الاوقات در در سینه و در سینه صفت
 چون غایب کینه از بینه کینه غایب در وقت بینه صفت است از اذان روغن
 اسپند و روغن بینه و در روغن کدو و در روغن صفتی و در وقت و سوس بر بینه کینه از بینه و در
 خوردن سبب در آب لبلاب در در و در احوال سوزان با قند بل یا بفر بکینه سینه و بینه سرد است
 خوب است بوم کرم باند زنبور عاوه غافل مدد صفت بکینه غایب در غایب
 زنبور بچرخد و در او را و اصل کدو باند کدو از غایب بسایند لیکن بچرخد در آب لبلاب
 سینه باند تمام سندان کینه در سینه در آب لبلاب عمل بچرخد همه اعاده سینه و در سینه صفت است
 من صفت

صفت غرض که بر سینه در وقت کینه بر سینه که اوله بگردن و کینه در شش غایب
 این سینه و در سینه در وقت کینه بر سینه که اوله بگردن و کینه در شش غایب
 بینه صفت در آب لبلاب در در سینه را از غایب الحاله یا باند که در غایب و غایب او بچرخد
 نشاید و اگر طبع غایب تا که در سینه خاصه در دم سنگ کل مگر در غایب در غایب در دم
 سنگ آب لبلاب یا در دم سنگ کل یا در سینه در دم سنگ کل تا غایب اندر آب لبلاب
 در کرده در سنگ کل مگر تا غایب در دم سنگ کل مگر در غایب در آب لبلاب صفت
 باند و سینه ل بینه کینه غایب صفت ایام الاوقات در در سینه و در سینه صفت
 چون غایب کینه از بینه کینه غایب در وقت بینه صفت است از اذان روغن
 اسپند و روغن بینه و در روغن کدو و در روغن صفتی و در وقت و سوس بر بینه کینه از بینه و در
 خوردن سبب در آب لبلاب در در و در احوال سوزان با قند بل یا بفر بکینه سینه و بینه سرد است
 خوب است بوم کرم باند زنبور عاوه غافل مدد صفت بکینه غایب در غایب
 زنبور بچرخد و در او را و اصل کدو باند کدو از غایب بسایند لیکن بچرخد در آب لبلاب
 سینه باند تمام سندان کینه در سینه در آب لبلاب عمل بچرخد همه اعاده سینه و در سینه صفت است
 من صفت

علاج حرکت و کتاب و غرضه قد شده است صفت کتاب
 صفت کتاب صفت

صفت غرض که بر سینه در وقت کینه بر سینه که اوله بگردن و کینه در شش غایب
 این سینه و در سینه در وقت کینه بر سینه که اوله بگردن و کینه در شش غایب
 بینه صفت در آب لبلاب در در سینه را از غایب الحاله یا باند که در غایب و غایب او بچرخد
 نشاید و اگر طبع غایب تا که در سینه خاصه در دم سنگ کل مگر در غایب در غایب در دم
 سنگ آب لبلاب یا در دم سنگ کل یا در سینه در دم سنگ کل تا غایب اندر آب لبلاب
 در کرده در سنگ کل مگر تا غایب در دم سنگ کل مگر در غایب در آب لبلاب صفت
 باند و سینه ل بینه کینه غایب صفت ایام الاوقات در در سینه و در سینه صفت
 چون غایب کینه از بینه کینه غایب در وقت بینه صفت است از اذان روغن
 اسپند و روغن بینه و در روغن کدو و در روغن صفتی و در وقت و سوس بر بینه کینه از بینه و در
 خوردن سبب در آب لبلاب در در و در احوال سوزان با قند بل یا بفر بکینه سینه و بینه سرد است
 خوب است بوم کرم باند زنبور عاوه غافل مدد صفت بکینه غایب در غایب
 زنبور بچرخد و در او را و اصل کدو باند کدو از غایب بسایند لیکن بچرخد در آب لبلاب
 سینه باند تمام سندان کینه در سینه در آب لبلاب عمل بچرخد همه اعاده سینه و در سینه صفت است
 من صفت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل لنا الماء والاقاقيا حقا علاوة انتفاء وجعنا بنطق الا
سواء والصلوة على واسطة الارض والرحمة وسبب نجاتنا من سبب الايذاء والذليع
النور والضياع وبعد فهدى وحسنه ووجه نظها من كتب المقعد بين ولتخ المتأخرين واتقوا المنع
منه الخاص والعام وانما انقض الحجاج الى الطيب الملك المحب محمد سعيد الطيب واسم على شرا
اوعاب باب اول در امر شرب سر صاع غواه از كرمي سردى و ماوى و جاري باشد يا شوهر بمرات
نمايند و جهت دفع صلاح سر صاع غواه از كرمي سردى و ماوى و جاري باشد يا شوهر بمرات
روغن بنفشه بادام خصوصاً در صلاح عوى و در صفاوى اساق نمايند و بعد از آن دو قطره آب
اسفند در بنفشه بچکانند اما صلاح دوى علامت آن شرب بول و رنگ و نف و چهره و غلج و حره دارد
و غلج نف و شربى دهان و حره چنبر است علاج آن صنداق گل و صنداق گل و شربى از غلاب و آب
لیمو و قند بیا شامند يا از شرب عذاب و شرب نيلو و ميل نمايند يا از شرب تمهيدى و در چنبره
و نبات جوشند و غذا ماس و عدس با تمهيدى و ماس و مخر بادام سازند و سرکه بارونى كل
سرخ طلاير نمايند يا سرکه بگل آب که پارچه کمان در آن توك ده باشد سران از نمايند يا گل حلى صند با
نمک و ملا و بار برده

خدا نمايند اما صدمه که از صدمه باشد علامت آن شده حره و تنگى و سوت و صلح و زرد
چشم و روى و قاروره است علاج آن شربت نارنج يا شربت بنفشه و نيلوفر و بومى كاشى
بزم كوب و ترقيمين و نبات بيا شامند و غذا تنگ آب و ماس و شير جو ميل نمايند و آب
کنيزه صند و كافور از هر يك قدرى بارونى كل سرخ و سرکه بر پاشافى طلاير نمايند
يا پوست نخ عنب الثعلب با گل با ساييده خدا کند يا سرکه را بر سلك بيار كرمي با ساييده سر
به چهارش نگاه دارند اما صلاح بلغى علامت آن رطوبت متخريز و گواى سرد بيارى آب و ما
و خواب بيار و بلغى بعضى و سستی اعضا و بياض قاروره است علاج آن شربى از زيار زانو
کافور نیم گرم بيا شامند و غذا خود آب بگوشت کبوتر و خر دل با سرکه بر پاشافى نمايند
و شست و اکيد الملك بچوشاند و سر را با نيشونيد صلاح سوداوى علامت آن تيره که خشک
و تخريزى و زبان و فکر فاسد است علاج آن شربى از حنك پير يا شرب غوره يا شرب زرسک
با آب سرخ و کلاب و عرق بید بپوشند يا شير حنك پير شير حنك پير با سرکه بيا شامند
يا شربى از صند ميل نمايند صفت آن انجودان و رپا رچر گمان نسبت در ريم بيز آب خاص
بچوشاند تا به نصف رسد صاف نمى نیم قند سفيد در آن حل کرده بچوشاند تا بقوم

اصلاح چشم

صلاح سوداوى

آيد شربى و غذا ماس و خود بچکوب بشير بادام و اسفند يا ماس برنج با تمهيدى و روغن بنفشه
بادام پاک و طلاير نمايند اما صلاح که از كرمى اناب حادث شده باشد علامت آن عطش و حره
و قلت آب و صحن و خشکى تخريز و زبان است علاج آن سگهين ساده تازه روز ميل نموده در با
بها خشک قرار كيرند و آب گل حلى و لعاب ريشه شلى سفيد طلاير نمايند اما صلاح که از كرمى حوا
و تناول اغذيه بارد حادث گردد علامت آن سردى ليس و سفيدى بول است علاج آن
شربى از بالنگو و شرب کاوز بان کلشنه بپوشند يا زيار زانو کوفته با کافور مزوج نموده
ميل نمايند غذا خود آب بگوشت تير و زير و کوشک کبک و دار چين ميل نمايند اما صلاح
شقيقه ماده آن که از ماده صراع باشد و سق ضعيف قبول الم پشتر کند علاج آن کرده ها
و مثل آن برك آن و برك عمار با يکد يک کوفته و فشرده صند و از انش طلاير نمايند يا صمغ عربى
در صحن زعفران انجودان مجوع را کوفته و چخته بگل با چير نموده بروى کاغذ تنگى مالنيد به
شقيقه چسباند اما سر صاع زردى حادث که در صلاح يابى از دوبرده که بروى مفر
سر کشيده شده است علامت آن تب داى و گواى سردى يا ن و خنده و غلج بعضى و سرخى ما
رويه و سرخى رنگ صورت است علاج آن در بادام و صند قيقال کند و نشتر قوت خون

صلاح اناب

صلاح زردى

صلاح شقيقه

سر صاع

کمزور

کم نمايند و هر روز شربى از عذاب سيبان آوى سياه کلينوفر کلنغز قند ميل نمايند و اگر
ترقيمين با نها تم نموده صيد نمايند اول است و در روز پنج شربى از سنا و صند پل بنفشه کلينوفر
سرخ لوكاشى عذاب سيبان شريف ترقيمين مغز لوبس حيا شيرس روغن بادام تناول نمايند
و طلاير که از صند ل سفيد و آب سيب و آب کنيز تازه و اگر هم زرد گنيز خشک را
چوشاننده و صاف کرده از هر يك قدرى شير و خسران اندک داخل نموده زمان زمان
پوشن چنى نگارند و اگر از ماده صفا باشد علامت آن گشاد هذيان و تب داى و بجز
و زردى رنگ روزبان و اضطراب و بدخلق و سوزش بول و سستى اجزای است علاج
آن هر روز شربى از عذاب و بنفشه و شير لوكاشى ترقيمين قند بپوشند و با شوهر بگل
و عنب الثعلب و آرد جو بکشد و در ميان روز اگر ضيق بهمه شربت قند يا نبات بچرف
بید و کلاب بپوشند و بياض بول در اقام سر صاع دليل است بجهت قوهر نماى ماده بد صلاح
اما سر صاع بلغى علامت آن گواى سردى آب رفتن از دهان و کتره فلوسخى و رطوبت بخی و کل
و سستی اعضا و خواب بيار و تب داى و سکونت علاج آن بشارت بيم بيم هر روز ماده ا
کمزور ميل نمايند صفت آن مخر جود ممدى مغز جلقوز از هر يك مورى با بنفشه و طلاير کلن
بپوشند تا به نصف رسد صاف نمى نیم قند سفيد در آن حل کرده بچوشاند تا بقوم

صلاح شربى

در کجا رگ عملی علی بنی خوده نفل دار نفل و بچیل پوست بیلله امده شتر شلیخ ز رواند
 مدحیح یچ با یون از هر یک و نعل و نعل و نیم هر را بکوبند و پشند و با یکدیگر سرشته میل نمایند و
 هر صبح با لنگو نبات مصری خو فغانند و بسیاه قهقه عظمه آورند و سرکه و کلاب و روغن کاسخ
 از هر یک مساوی برس طلایه نمایند اما نبات که خواست در نهایت گرافی علامت آن طلایه
 آب دمان در رطوبت بی بی و جستن چشم و ابرو و زری بهن و سفیدی بولاست علاج آن
 روز شنبی از بالنگو و کاکوزبان و انیسون و نبات بیاشامند و عقل ارزق و پوره اویزی از
 یکمهال بکوبند و بر پزند و با آب چرخ کنند و شاف سازند و استعمال نمایند و چند بد سر است
 برس و شقه ناطایه نمایند اما سر که بیداری بسیار است علامت آن خط چشم و بی و زری
 قاروه است علاج آن روشیدن شیر دختران بر سرت یا کجی و فیون در میان روغن بنفشه
 بادام حلخوده برس طلایه نمایند و عدامش باشه و ششاش و اسفنج خورد اما اگر بخوابی یا
 خشک باشد علامت موت است اما عشق که سوسه باشد که در دل و رگ کجیل مور جینه اند
 زده علامت آن زردی رنگ و خشکی زبان و بچیل و کریر و حیرت و کزنگه و آه بسیار و صلابت
 بنهن خاصه در وقتی که معوق را بپزند علاج آن به از وصل چربی نیست و اگر وصل میر شود

بکوبند

بکوبند

بکوبند

بکوبند

یا بشکر یا نصبت یا قیغ معشوق یا غنما و موغنه از طرف معشوق بجا شوق کند شکر چنانکه
 نماند زنده بر آستین عاشق ببیند ند عشق از زبان شود اما در که حرکت سر است و
 چنان تخمیل میکند که چهره ما میگردند علامت آن کافور و سستی اعضا و زری مصلحت است
 آن هر روز کفند ستره منقال یا انیسون و مصطکی بعد از تقسیم بلغ میل نمایند یا شربت آلبی
 یا صند بنوشند و این اطریقی مناسب است صفت آن بلبله سیاه پوست بیلله کلبیل پوست
 طلیله زر دانه مفسر آن هر یک بکوبند و پشند و بده منقال روغن بادام شیرین است
 با عمل مصفی خام بچاه درم سچون نموده هر صبح و هر شب وقت خواب فرو برند و شویرو
 خردل و نفل و وس نجوشی از هر یک مساوی یکدیگر بکوبند و در کزنگه بسته بپزند عدال خود
 آب با دار چینی و زیره اما سد و سرخی باشد که صا عشق احساس میکند که بخاری از بدن
 مصلحه میشود و چون ماده بخار بلغ باشد علامت آن سستی اعضا و کاهلی و فراموشی و
 و کجیل اشیا و سیاه و خواب بسیار است علاج آن هر روز شربتی از کاکوزبان و بالنگو از هر
 نبات مصری اضافه نموده بخورند و بعد از بلغ با ده مقصود این اصاح کند صفت
 آن بلبله سیاه انیسون از هر یک کل نصفه نوبه سفید خراشیده و بروغن بادام چرب

بکوبند

بکوبند

بکوبند

علامت آن سخی چشم و بسیار خواب است علاج آن فصد تیقال یا جلمت سابقین و تقبیل و تیطف
 خذ است و اگر از بلغ یا خود باشد علامت آن فراموشی و کاهلی و سفیدی زبان و خشکی چشم و
 و سستی رنگ است علاج آن تقسیم بمسالات مناسب موافق شلیخ و بهن و فصل و قوت است اما حد
 سه تیره شدن رنگ و خواب رفتن اعضا و بطلان حسی است پس اگر علامت غلبه خون ظاهر
 باشد فصد بدن کنند و سفیه ماده و اگر از بلغ باشد کاهلی و فراموشی و رطوبت و کاهلی
 است علاج آن تقسیم بلغم غلیظ است بمسالات قوی و محرمانه که اسفند است با سرکه یا
 لایه فلفل سوده و در روغن زیتون جوشاننده طلایه نمایند یا بتی عضو است مکرر
 بخورد و روغن کاه و بول کاه اما فالج که باطل شدن حسن و حرکت نصف بدن است پس اگر
 رنگ عضو مفلوج منقر و لاغر و پشنده نگر دیده باشد امید توان دانست و الا مرا کلبیل علاج
 نهند و علامت آن سفید زود فارور و رطوبت بی و غلبه خواب است علاج آن از روز اول
 تا چهار هر روز شربتی از کاکوزبان و بالنگو و کفند بخورند و بموالصول مدامت نمایند
 صفت آن چرخ زرد یا شربتی از زردی و زردی و کزنگه و انیسون از هر یک از هر یک از هر یک
 زردی شربتی از هر یک در روغن جوشاننده تا ب نصف رسد و با هم من عمل مصفی بقوام آورد

بکوبند

بکوبند

نوده کوفته اسطوخودوس و بنفشه و انیسون از هر یک با آب زرد یا ندر سرشته و صب شربتی
 وقت خواب و یکتقال صبح فرو برند عدال خود و یک کوب بشیره بادام اما صبح که طهارت علامت
 آن کزنگه آب بنی و پری رگهای زرد زبان و سفیدی رنگ و کاکوز و و بطوره و اختلاف بنفشه
 علاج آن بعد از تقسیم بلغم هر روز شربتی از انیسون و بالنگو کفند اما با بنوشند و بعد از آن
 بنفشه بر چینی جوشانند و صاف نموده میل نمایند یا ستر روز استخوان سوخته انسان با مثل
 آن سنگ در کباب آب ریخته بیاشامند و عود الصلیب در کردن او همین است اما میسازد صابون
 از صبح خصوصاً اطحال را اما سکت که اعضا در دسته از حس و حرکت باز ماند و شبیه شود
 حشمت سمیت چون از خون باشد علامت آن سخی چشم و روی و سایر علامات غلبه خون است
 باید رنگ پیشانی او را کشاد و با چهره مندی را گرم نموده بر سر گذارند و آنچه نورا بسیار گرم شود
 بر بالای آن عمد کنند و اطراف سکوت را بچهره های درشت سخت پالند و زیره کلینک و
 مردوخش در پی او بچکانند بعد از آن که در دیده او نگاه کرده باشد اگر عکس خود را بپزند
 معالج نمایند و الا اما با سوس ان است که چون بخواب روند نام چنان تخمیل نمایند که چهره
 نقیضی بر بالای او افتاده و او را میفشارند و نفس تنگ میشود پس اگر از غلبه خون بوده باشد

بکوبند

بکوبند

بکوبند

بکوبند

و هر چه در سینه آب نیم گرم حل نموده بنا شامی نماید و هر چه در میان بول شتر چو
 شاییده طلا نماید عذوق آب بگوشت کبوتر نیم با مغلل و زعفران و زیره و دارچینی
 نماید و تقیل غذا و راست اما لغوه سر می بود که در صورت و چشم عادت شود
 یکطرف صورت را از هیات طبیعی بگرداند علامت آن عذوق شاییده در عین خوانی بپای
 چشم است علاج آن جو بود در دهان نگاه دارند و در طمانه تاریک بر نشینند و تا هفت روز
 یا چهار روز معالجه کنند و آب نخود و جویض آب مرغ را زبانه بنوشند و نهایت ایستام در
 تقیل غذا بکنند و بعد از آن علاج از زردانه و بالنگو و انیسون و کافور تناول نمایند و
 پوست بخر کبر را در آب حل نمایند و بدان غرض نمایند و سر زنجبیل و صمغ و چند پند سر
 از هر یک مساوی جو ساند و بصورتی بخارش که دارد و کند و روغن و حلیت نماید و
 عذوق آب با مغلل و زعفران و دارچینی بگوشت شتر نیم یا اسب یا کبک یا تپو خوردن اما
 بیشتر که از زردانه اعضا است چون ماده بلغی باشد علامت آن لیسنان و کراته اعضا و عدم
 تنگی است علاج آن هر روز شتر نیم از انیسون و زردانه و کافور بخوردن یا خوردن بیک
 مثقال در شتر روز از روغن سداب در حمام و تولد جماع و شرب آب است و باید تا بر جیل و غیره
 کرد

عینه

عینه

خسوس بر بدن طلا نمود و در آن آب نشسته و در آن عذوق استعمال کرد و عذوق در لغوه
 مذکور شد مثل عذوق اما اختلاج که چشم چشم و ابرو و اعضا است علاج آن عذوق چشم
 بلخ تریاق اربعه کیمیا با سرب بالنگو میل نمایند و عذوق رسوده و گرم کرده عذوق نماید
 اما شش که در عین کینه با اعضا است بخوبی که راست نگردد علامت آن در بلخی کراته اعضا
 و کراته لیسنان و سفیدی قار و راست علاج تقیل آن باید عذوق با عذوق از گوشت بره
 بر غلغله و صمغ و ماسی تازه و چند را با دانه شیشم کوبیده بر بدن طلا نماید و در
 انیسون و زردانه که در عین عذوق باشد تا عین شود عذوق از آن که عین کمال نموده باشد
 اما عذوق عبارت از آن است که عضو راست ماند و هیچ طرف حرکت نکند علاج آن سداب
 علاج شش است اما باید سپهر من و سپهر کمان با چند بر بدن طلا نماید عذوق با دویم در
 ارض چشم اما بر خوانه است که در اندرون بک همه بد علاج آن از زردانه با صمغ و سداب
 طلا نماید و اگر عین باشد شش کنگد و پروان آورند اما شش منقلب که کبک بر آمدن
 مژه و موی زردی است علاج آن اول باید تقیه کمال نمود و بعد از آن موی را با دانه
 راست شتر را بر کند و زهره خار پشت و خون کبوتر و عین بید شتر چو را من و چ عذوق

عینه

عینه

عینه

عینه

عینه

عینه

بر جایش طلا نمود و عذوق موی را بصورت نیم گرم کرده و عذوق اما سلاب کراته بکند و
 عین شتر است علاج آن عذوق سفیده تخم مرغ با بک خرگه و روغن کاست و مقیه و مغلل
 است از حلقه غالب و استقامت مفید باشد اما سر تا قیسه زیاد باشد که در زیر پلک با
 حدقه بر همه علامت آن کراته قیضال کنند و سر تا عذوق شرب عذاب و نیلوفر و اگر ماده
 وی باشد علامت سختی در دو رخاوش و عین چشم باشد علاجش شتر نیم سفیده تخم مرغ
 و عذاب بد زرقا ناچک بیدن است و بر طبیعت مبررات لطیفه و اگر ماده بلغی باشد مغلل
 و در چشم و بیاری اشک و جیبیدن شتر است و سر تا چشم باشد علاجش آرد جو و ارد با
 و آقا قیاسیده تخم مرغ و آب کسین و آب کاسی هم را بیکدیگر جیر کرده بر پشت چشم نهاد نمایند
 شاف مامیشا و حوض و آقا قیاسیده و کل ارضی و ضد ل سرخ با آب عین العطب با آب بر پشت چشم
 طلا نمایند یا جو را رسانیده طلا نمایند یا بک انار شیرین و ترش زکوبیده ضا و نمایند یا حینک را
 رسانیده با طاب در چشم بکشند و اگر ماده سوداوی باشد علامتش در دسر لایخی و خشک و پلک بر
 نماند نهاد علاج آن اگر ضرر و داند تقیه سودا و بعد از آن شتر نیم از بصره و شش و نیلوفر
 شامند و شتر نیم در چشم بد و شش غذا ماس با صمغ با دام اما طمغ که لطمه سرخ یا کبوتر شتر
 کرد

عینه

عینه

عینه

چشم ظاهر شود علاجش نصف قیضال و چمات میان شامند و شرب عذاب بر جیبین میل
 نمایند و قطره از خون تریاک کبوتر یا بلخ یا بل ارضی و سر زعفران در چشم بچکانند یا چشم را بکند
 و دو دهنند یا روغن گل و سفیده تخم مرغ در چشم بچکانند و شاف مامیشا و کل ارضی و فوکل بر
 حوالی چشم نهاد نمایند و شاف آبار بکشند صفت آن اسفیداج مقبول از زردانه نشسته و
 کسرا زهره ک (موی) عذوق را صلابه نموده و با آب باران سرشته شامه سازند و در وقت ضر
 ورت با آب دهن سازند بکشند اما طمغ که زیاد باشد از کب چشم ظاهر شود و بر جیب را ام
 بک بالی چشم را فر و کبره بخوبی که کوب با سلاب است علاجش اول صفت قیضال نموده بعد زردانه خون
 کم نمایند و تقیه کمال نموده احتمال سپهر و شای نمایند صفت آن مس سوخته سداب و مغلل
 فار فاضل زعفران تخم شطرا از هر یک ربع مثقال رنگا رصه و سولفری پوره ارضی از هر یک هر دو
 ایضای طلا دو دانگ و نیم جو را بک ساق رسانیده تا مغلل عذاب شود بعد از آن زردانه اما
 که در ارضی از چشم است چون از کرمی بود علامت آن سخاب چشم است بخوبی که کمال نمایند
 چون از سر می بود علامت سفیدی چشم است لبر کین آهو دهن نمایند اما ضیق حد و کراته
 شدن برده عین چشم است علامتش رطوبت سرد و عدم ظهور رکامی چشم است علاجش شاف
 کرد

عینه

عینه

عینه

باید کشید صفت آن کشید را بنام ما می باشد شرح هر سه طوری است که نشاء صفت غریبی از هر
 جمع را بنام ساق ما باشد چه ساقیده و آب باران خمر که ده شامها ساخته و در وقت ضرورت
 بلاط ساقیده استعمال نمایند اما حقیقت عینی که سوزش خیم است اگر علامات زیاد شود
 ظاهر باشد علائق فصد فیصل و تفتیه بهلاط مناسبه و مداومت با این کل نماید صفت آن
 نقل دار نعل زعفران حضرت سید الطیب کلینزی در جمع را بنام ساق ما باشد به ساقیده است
 نماید و اگر ماده ضروری باشد تو بیای خوره کشند و کاشی ترا می بده بار و عن کل نماید اما
 خیالات که تو بر کس و پسر در پیش خیم ظاهر شود چون از بیمار معده باشد علامت آن در زیر
 شدن نلای معده و تصور هضم است علائق تبصره معده بی نمایند بعد از آن ستم نعل بنفشه
 ساقیده یا بنفشه و سکه خونی کنند یا امثال این سه لای خیمه میل نمایند اما ضعف بصرا کویا
 علائق نا باشد علائق زبانی صحره و چهره و پری بعضی و شیرینی دهان است فصد فیصل کشند
 شرفی از بنفشه و نیلوفر و عسل و ترنجبین میل نمایند و تو بیای خوره در خیم کشند و اگر ماده بارور
 باشد علائق بسیار سنگ است به سرخ خیم و در عقب طعام و خواب زیاد شود علائق هر دو
 شرفی از زبانه و نبات یا ساقیده و زعفران را زبانه نماید و کل و شای در خیم کشند

علاج

علاج

صفت

ان

انما مراد با ساقیده ساق ما یعنی بوره ارضی و نعل زعفران سنگ سهره از هر یک که
 قراکل خمر را کوشند و بنفشه و با ساق ساقی نامی غبار شود در وقت ضرورت استعمال نمایند
 اما ساق آن بود که بنفشه نه بنفشه علائق هر روز شرفی از زبانه و کلند خورد و عمل با
 در خیم کشند و آنگاه بدار نعل که در رجب بر ساق شده باشد کشند و معطبات بکار برند مثل
 پوشیدن نعل و عیند سس و غذای آب کوشند و آب کوشند و معطبات بکار برند مثل
 و زنجبیل در آن کرده باشد اما هر چه که روز نه بنفشه و اکثرا بنفشه عارض خیم از روی کوشند
 علائق هر روز اعدیه غلیظ میل نمایند مثل کوشند و و هر اسیر و پاچه و از میوه و انجیر و
 کبوتر خورد با ب سیوم در امرای کوشند اما سحر که کوش است آنرا بنفشه باشد علائق کوش
 سر و کورت حواس و بسیار خواب باشد علائق هر روز شرفی از زبانه و کل
 آنگین یا ساقیده و قدری عیند در کوشند که از روغن عصاره زبانی و با دام نعل
 در کوشن بکار بند اما طینی که آواز کوش است آنرا کوش حس باشد علائق در زبانه و کل
 بجا رعد است علائق مفاصل خوردن مثل شرفه که با یوشناس و آب شویخ و عیند سس
 در کوشن بکار بند و اگر از ضعف و بلع علائق کورت حواس است علائق روغن کل یا خورد

علاج

علاج

علاج

باید بکار بند یا آب بنفشه اما صبح الاذن که در کوش است علامت آن در کوش
 و خیم است علائق بعد از نین طبعیت حب بنفشه خوردند صفتش ترید بجهتال پوسه نماید
 زرد خیم نعل نموده و بنفشه از هر یک که در کوش و بنفشه و آب باران خمر که ده شامها
 ساخته هر چه بر بلند و اگر از علائق نا باشد علائق سرفی روی و خیم علائق فصد فیصل
 و میان آنرا راحله نموده و روغن کل را در آن ریخته پس آنش که از روغن کوش شود و در کوش
 بکار بند اما قوح آن که زخم ساق کوش است علائق استعمال صحره بنفشه است صفت آن ساق
 کافور و در وقت علائق روغن کل یا بنفشه حل کرده و کینه حال و نیم سفید کاشتری ملایم کرده و
 نمایند و استعمال کنند و اگر کوش شده باشد زهره کوش بکار بند اما دخول هلام در کوش
 چون در صحره و ساقیده کوش علائق صحره با در مش ترکش و آب کوش بکار بند اما باید
 با آب صحره کوش کوش کوش بکار بند و اگر آب در کوش رود علائق و بیع بسیار است علائق با
 چوب شبت یا زبانه یا بنفشه یا چوبی که از آن صحره یا خند بکوش باید زد و طریقی که بهر دست
 بنفشه به چند و بر روغن چرب کشند و پراش زرد تا آب پیرونی آید و اگر آب کوش در کوش رود
 روغن کل یا ساقیده کوش کوش بکار بند و اگر کوش در کوش بهر سبب اب از این با کوش
 خوردن

علاج

علاج

صفت

علاج

علاج

چو شایده بکار بند باید چهارم در امرای الف اما بطلان و نقصان قوت خیم علائق کوش
 ورت حواس و کرافی سر و غلظت فاد و رده است علائق شرفی از زبانه و کلند و عطاش
 مثل سنگ و نعل و شویخ بکار برند و سکره را بنفشه اند و در بنفشه کشند و بنفشه را بدارند و
 اگر از اینها بیج و حریفی حادث شود روغن بنفشه استفاق کنند اما بنفشه الکاف که کوشی
 است علائق باید سبیل الطیب را صلا به خوده و بر بنفشه و مند و سبکی بن و ضرر دل مفرغ نمایند
 و آنچه در بنفشه مند بعد از آن باید کوشی را بسول چهار شسته باشد اما حطاف الکاف که کوشی
 است چون ماده ضروری باشد علائق آب بنفشه هر بار روغن با دام بر پیشانی طلا نمایند و از
 عرقیات و عسل را که از اینها صحره الکاف که در کوشند بنفشه است اگر رطب باشد فصد
 فیصل باید و اگر با سبیل است بنفشه سبیل بنفشه کشند و بنفشه روغن بنفشه و مفرساق و موم و
 اداب به دانه مویز کشند و در بنفشه مند و اگر فرس کوش بود بنفشه را کوشی را کوشی بنفشه و مفرغ
 سفید و نعل را که بنفشه و بر بنفشه و مند اما عارف که در کوش خون از بنفشه بود آکول سبیل
 باشد در روغن چرب قطع نمایند کوشی هلاک است مگر در وقت ضرورت زیادتی ضعف
 قوت و علامت رعا فطره آن است که الله انک آید و نعل بود و در ایام بکار بند

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج

علاج

ایمان است حادث شود علاجهش شراب بنفشه یا عذاب نمالند تا نماند آب برف بر سر بریزند
 و استنشاق با آب کشیده نمایند و اگر مری با سکه بر سر ملائمه نمایند و آب سرگین چهار در پیچکنند
 و سوخته پوست تخم سرخ بقدری که سیاه شود و هاکستر بسزد در پیچ و مند یا سرگین سوخته
 که در اطراف بینی طلا به نمایند یا خون سرخ یا خردسمن که خشک شده باشد در پیچ و مند یا
 دانه سرگین شتر نمایند یا در بنام که طلا بین کویند یا چغیر با سکه بر سر بنشیند از آن و اگر رعاف
 بسبب غلیخون باشد علاقهش بسیار آید و غلظت خون است علاقهش قصد قیصال و تیسر
 از آن روشک است ساند و سفیده تخم سرخ بزگی ده و در خون سیاوشان و شب نیانی و اینون
 کلندر و مازوج و سرگین چهار و لوت نمایند و در پیچ کنند اما زمام که فرود آمدن زخم
 از دروغ غلیظ است یا پیچ و آنکه بیابان کویند نوزله کویند چون ساده از حرارت بود علا
 در عین فرود آمدن ماده احساس سوزش کوی و پیچ است علاقهش شور را بوده بار و عین
 زخمی است چهار قطره در پیچ قطره نمایند یا زخمی و دیگر بروج مجوز نمایند یا سوزش بوی بد و
 گرم کرده بر سر نمالند و اگر از سردی باشد علاقهش احساس سردی است چنانکه است که از دروغ
 فرود آید و کرانه سرد و است بعد از تهیه خفیه استجمام و مهارت با کلاغند یا عقیقه حخته است
 من

بسیار

بسیار

مخلوقه دانه بگوشه سرخ و اسفند او باب نیم در سه روز از مری و اعضا جاری است اما غلظت
 عبارت درم سرخی است که تمام صورت را فرو گیرد و علاقهش تشنگی و تب تند و غلظت است
 علاقهش بعد از قصد و حماقت و اگر مباحثش اکتب باشد انداختن زانو بر صورت سهیل و تیسر
 کلاغات و طلا به از مند سرخ و سفید و آب کشیده با کلاغند که بر روی طلا به نمایند اما علاقه
 جوش در آن است چون اگر کوی بود علاقهش در دوسوی سرخی آنچه بیرون آمده و در صفت
 زردی آنچه بر سر زرد علاقهش قصد قیصال و کلندر و کل سرخ و ساق سوده بر آن باشد و
 باب کشیده و چون از سردی بود علاقهش آن در بلخی سفیدی جوش است و در سودای سیا
 جوش علاج آن همانا باید باشد عاقرقضا و ماسران و تخم ترب و سرکه همه را جو نمایند و آن
 نمایند اما سیلان لعاب چون از غلبه بلغم باشد علاقهش عدم تشنگی است علاقهش اولاً تصفیه
 بقی و هر روز نیم درم بلغم یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند
 و غلظت آن با صلیب نمایند و اگر علاقهش خون باشد قصد قیصال کنند اما بجز که بد بوی دهانت
 چون از بلغم باشد علاقهش عطوبه بلخی و سفیدی کار و راه است علاقهش تهیه نمایند بطریق مثبت
 تخم ترب و تخم خربزه و اندک عمل و نمالند و بازو هار بپزند و با کلاغند یا سرخ غوی نمایند که قوی

ملاع

بسیار

بسیار

حاصل شود و بعد از آن مصلحتی باز با زبیل نمایند و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و کلندر
 نیون و مغز نمایند و با در میون بر سر نمایند یا المیون را سوخته سون کنند اما وجع
 السن که در دندان است اگر از کوی باشد علاقهش راحت یا مین از آب سرد است و
 ضد یه باره علاقهش قصد قیصال و کچین بنوشند و مغز لبرکه و کلاب نمایند یا بلغم
 زیره و صغیر با سکه یا با کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند یا کلاغند
 دندانان چنانکه سوخته سون نمایند و از برای تشنگی دهن آن لب سوخته سون نمایند
 و از برای گرم دندان سیرک و تخم کند نام و تخم ترب و پسته بر بخورد نمایند یا بزمیل بخورد نمایند
 و از برای محرک دندان طلا به و سماق و کچین را به داده و کثیر گرفته و پیچیده و داخل نموده
 بپاشد اما درم اللطه که آماش کوشه بن دندان است علاقهش در دوسوی درد و شیری
 هان است علاقهش قصد قیصال و مغز لبرکه گرم کرده و زیره و صغیر نمایند و در صغیر
 علاقهش سفیدی و زخمی آماش است علاج همین سهیل مناسب هر یک باید خورد و بجا کرد
 کلاب و مغز نمایند و اگر گوشت و شیرینی اجتناب ضرورت است اما استر حاء اللطه که است سون
 کوشه بن دندان است علاقهش بجز همین صغیر نمایند یا کلاغند را ملائمه نموده بپاشد یا بلغم زرد
 سون

درد دندان

درد

بسیار

سوزن نمایند یا دهن را به باق و کلاب بشوید یا فضل لطیف رضع را سوخته سون نمایند اما غلظت
 اند و کوی که باطل شدن قوت زانیه است که مژه چهره را در زانیه علاقهش سهیل مناسب غلظت
 غالب است اما قیصال لسان که کرانه زان است چون از بلغم باشد علاقهش عدم تشنگی و آب زان
 از دندان است و سفیدی زان علاقهش خردل و هفت مثقال کویند و در نیم سوزن آب جوش
 نند تا جمد شود صاف نمایند و ده درم سرکه اما فرموده نیم گرم خرخره نمایند و اگر ماده
 باشد علاقهش آماش زان است علاقهش قصد قیصال و مغز با پسته یا نارنج نمایند اما
 سون اللسان که کوی لسان است علاقهش بد دانه و کیش در دهن کلاغند و اعتدیه نیم غلظت
 مثل ماهی و همایه بخورند اما حرقه اللسان که سوزش زان است علاقهش لعاب برداشته
 خرد در دهن نگاه دارند با لعاب بذر قطونا و اگر رنگش سرخ باشد قصد قیصال کند و همین
 طبیعت نمایند مخصوصاً که اما حرقه اللسان که خشکی زان است چون از کوی و پوست
 باشد علاقهش زردی کار و ره و بسیاری میل با است علاقهش لعاب برداشته و لعاب زرد
 حلی و لعاب بذر قطونا از دهن نگه دارند و مغز لبرکه نیم غلظت یا نیم کلاغند و دهن را
 بکچین بشوید اما درم اللطه که آماش لب است علاقهش شربت بنفشه یا عذاب نمالند

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

کند و قصد قیال نمایند اما خروج الشفقه که در بطن و شور لب است علائق فصل قیال و
 هر دو در شکر و مازور کوبند و با موم روغن بیا صند و مکرر کبد اند اما با سیرالشفقه عند
 از آن است که آب سطر شود و در میان آن شقی طلا هر شود که بر آن تره باشد بجز آن قوت طلا
 قصد قیال و میانات مختلف است و هر چه رنگش بیاضی بیشتر زنده با خون از وی بیاید و
 عکس بماند اما الشفقا الشفقه که در کبد است علائق احباب به دانه و کثیر طلا نماید و کفی
 که از بریدن عیار طلا هر میشود و مناسب است که طلا به نمایند و بار و روغن بنفشه با دام و پید لیل
 که مکنند و شایع که کوی را سوخته با آن بیا صند و پستی ملک که بر سطر شمس کشیده با آن طلا نماید
 بند و پید با چشیدن ناف را هر یک کنند با پشم در اراضی خلق اما سقوطه الالهه که افتادن
 ملاذ است و آن عبارت است از برده که با طای خلق او خسته است علائق شریست و عطش و
 صطرب و با باد است علائق فصل قیال با حجامت و آب انار یا قوت یا ساقی غریزه نمایند و با
 زانای چهره را بریز علی بنمایند که محتاج به و امنیت اما خضاق مرئی باشد که مایع متفلس و فرو
 بردن غذا شود در صفا و وی علائق شکر و تلخی و دهن و پیچید است و در موی سر خجما چشم
 پری رکما و علاوه دهن است علاج نسیم فصل قیال و حجامت ساق یا در کتب و شربت بنفشه
 مناسب

باز
 کوبند
 کوبند
 از دانه طلا

خفاف

و مناسب و نیل و فرعیل نمایند و تبیین طبیعت مطبوع نو که کنند و غریزه آب که و مناسب است
 و پید لیل با روغن طلا نماید یا سکر با روغن اما و خول ذو و رطلق علامتس آمدن خون
 رقیق و اندوه است علائق غریزه لیکه تند و آسایمید که آب انار یا سکر و غریزه با یک
 شده و یا لیکه و عکس و یا لیکه و بود و روغن یا آب خردل جو شایمید یا عکس پیم که با آب خردل
 اما فرضا خلق علامتس در بسیار رو بردن آمدن روغن است و رطلق تخم علائق هر پنج خنده
 اند و روت سوخته در دم موم روغن و مراد ان موم روغن آن است که موم کافور بر در میان
 روغن کبجد بچل آورده باشد و یک درم موم بچل سوخته و نیمه با م سرشته و بز رده شمس آلوده شود
 بر سینه اما نسبت العظم و التوت فی المخلوق که بند شدن غار یا استخوان است در خلق علائق
 تواند که کلبین پروتا آورند و الا را سید و دو نو که در فرو برد و یکبار یکسده که پروتا
 و قیر طعام را بزک فرو برند اما و دم ان که آسایمید موی طعام از راه خلق مجده است علا
 در جمع اقسام در در میان سانه است و در صفا و وی تب تیر و تلخی و دهن و زردی قار و زرد
 عطش است و در موی تب و ای پیری رکما و عکس مخرن و مکی نفس و در بلقی رطوبت بینی
 و سفیدی قار و زرد و در سو و ای خشکی و همان و نیزه که رنگ است علائق در موی فصل

میشود

باز
 کوبند

اما سلی

و تیغه در سایر اعلاط غالب اما جهت الصوت که در کتب اوزان است که سبب زیادتی خون باشد
 قیال و شربت بنفشه و نیل و غناب و سپستان میل نمایند و هر روز سه یا نبات خوردن و غذا
 حلیم میل نمایند و اگر سبب بیوست تصور نماید باشد علامتس شونست و وجع و صفا است علائق شربت
 بنفشه و نیل و لعاب به دانه یا شربت کازبان و غذا شیر برنج و روغن بنفشه بر سینه طلا نمایند
 و اگر سبب ملاقات هوای بار و دانه شده باشد علائق شربت از پرسیا و شان و زان یا دانه
 کازبان و کفشد میل نمایند با پ هفتیم در ارض سینه اما حال در اقسام وی هر روز شربت
 خخاش نیم گرم و شربت بنفشه یا شامند و فای را بر روغن بنفشه ده هین نمایند و چشم را که گرم کرد
 بر سینه طلا نمایند و کثیر و نشاسته و مغز بادام تلخ را کوبند و با لعاب به دانه بر شند و جب ثقی
 در دهن نگاه دارند یا سپستان و به دانه در دهن نگه دارند و اگر سبب بیوست و در علاج باشد
 علامتس عطش و اشتداد رسالت علائق هر دو زردی شربت از زونا انجیر سیرا
 و شان به سوره موم و پید طلا نماید غذا آب پاچر و اگر سبب بیوست علاج باشد علامتس عرق سبب
 و اشتداد رسالت بعد از حرکت و عطش و حجام علائق شربت خیارین با نبات و ترنجبین میل نمایند
 با لعاب به دانه نبات غذا ماسن با مغز بادام و اسفنج اما رو که رنگی فصل است علائق اشتداد
 واجب

کوبند
 کوبند
 کوبند

تنگ

واجب دانند از و در غبار و بوی بد و آب سرد و هر روز سه یا نبات خوردن و غذا
 با عمل سرشته معاد نمایند یا روغن بنفشه با دام هر روز یک یا یک هفته بعد از عرق مطبوع
 حجام یا شام میل نمایند یا هر روز شربت خخاش یا شربت کازبان یا شربت کازبان یا شربت کازبان
 زان یا پرسیا و شان و زان یا دانه یا شربت کازبان و غذا شیر برنج و روغن بنفشه بر سینه طلا نمایند
 فاسده شربت است که بچل آید اما لغت الدم که پیون آمدن خون است از دهن اگر آن
 ولهاست باشد علائق غریزه و مضمضه بقوا الفص مثل کندان و پوست انار و مورد و تخم کاک و اگر سبب
 رنگ رخسار و سبب سر باشد علامتس غلبه خون است علائق فصل قیال و حجامت میان
 و مبردات و عطفت و اگر سر سده عظیم با وی باشد صغ صغ سوخته که با کف و شکر و سبب با آب
 بزوری حار میل نمایند اما سلی که جل رحمت شستن است علائق تب و ای و سرشته شده و
 سرخی رنگ و پروتا آمدن روغن است با سرشته علائق بعد از قصد و تیغه بلغم بعد روت مثل
 ج و طالتس رخص هر روزه شیر اسفنج یا شیر چر و شیر خرا یا شیر شرب یا شیر بز و اگر آن
 یکسده بچل و غذا یا چر بز عاله و کفشد و قرص فاتح در نیمه ده بسیار نماید و چون چشمها کج
 اند و رنگ روی تیره شود و موی بریزد و طبیعت تبیین زیاد یا بد موت شرف است اما

تنگ

کوبند

ذات الیه که اساس شش است علامتش تب دایمی و تکی نفس و جرقه و سینه و بعضی عظیم سوزی و
 خستگی و تیرگی و زبانی است علامتش بعد از غذا خوردن و در روزهای سرد با سلیق نماید و شربتی از بنفشه و نیلوفر
 و عناب و سیب و زنجبیل و نبات میل نماید و در روزهای گرم یا شش شربتی از بنفشه و نیلوفر و زنجبیل
 کاسنی از هر یک غلاب سیمان عظمی و زنجبیل از هر یک از هر یک شربتی از هر یک
 مغز کوس خیار شتر روغن بادام بدستور میبود بعد از آنکه سه روز قبل ازین شربت بنفشه هم
 روزی میل نموده باشد میل نماید و در روزی که دفع ماده تمام نشده باشد قوت ماعده
 نکند حقیقت بدین نماید اما شش که ذات العجب است و اختیاریت آن اساس پرده پهلوس است
 آسمانی هر طرف تواند خوابید علامتش در موی سرخی رنگ و عظمی و در موی عصب
 تب و زردی است علاج نوعین فصد با سلیق و در روز سیم اما در موی از عجب تب و زردی
 صفراوی از عجب تب سوزش و هر روز شربتی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سیب و زنجبیل و نبات میل
 نماید یا شرب بنفشه و نیلوفر و خشیاش از هر یک نیم گرم و نیم گرم خشیاش از هر یک غلاب سیمان
 شربت زنجبیل و مغز بادام شرب از هر یک روغن بادام بدستور میبود و در روزی که حقیقت
 از سبیل اول است و در وسط روز ناعاب به دان و نبات با عرق بدستور میبود شربت بنفشه

تاریکی

تاریکی

سبب است هر دو نیم یا بر خاله و اگر از سودا باشد علامتش تکی نفس و تکی نفس و روحت و تکر
 ناسد و خوابهای پریشان است علامتش تنبیه کامل و دفع سواد است و بعد از آن شربتی از
 زبانی و بالنگو و نبات است و جویدن پوست ترنج و عود و عنبر نافع است و غذاهای سنگین
 شیر و شکر و فندق و پسته و زرد در میان جام برود اما شش که معطل شدن حواس بسبب
 ضعف قلب است علامتش کلاب با آب سرد دفعه بروی زنند و اطراف را میخورد پالند و کت
 دهند تا بخورد و بعد از آن مغز یا تلب بد هندی مثل آب سیب شیرین و شرب لیون و ترنج
 و صندل و غذاهای سرد با عقم در امرین پستان اساورم اندی که اساس پستان است
 علامتش در موی و صفراوی هر دو زردی اما ساس است و در بلغم و سودای سفیدی و
 که آن علاج در اسقام مذکور دردی شرب را نماید نماید با زرد با فلاکند اردن یا کچک
 با سکه یا سکه با اردجو یا کدگان که در آنجا نماید نماید یا با فلاکند و با سکه پسته
 سسته روئی و دست و دفع کدگان اما مله اللبانی که شرب است علامتش در صفراوی قلت و زرد
 و عدت شرب باشد و در بلغمی میاض و عصبیت آن باشد و در سودای کودت و غلظت
 علاج اسقام نذ بنفشه بد است از لحاظ غلاب و نماد در جو با فلا و اصناف که بکره نموده باشد

تاریکی

تاریکی

تاریکی

باز

و بعد از تنبیه شرب و تم خیار و کدو و نبات ترید نماید غذا ساش برنج بستر جو و شرب بادام
 و خشیاش شرب نماید و کسب را غلبه کرده از زعفران پر نماید و بویاید اما ذات الصدور
 وری باشد که برده سینه حادث شود علامتش تب دایمی و عطش و اضطراب و استسقاء نظیر
 که در بالای زهر نظیر نموده بود علاجش بدستور علاج ذات العجب است اما در همین شربت
 و بعد از آن علامت تمام فصد نماید و سر را در شیرین لاسونج کرده و بر بالای آتش گذاشته و بد
 روغن بادام بر بالای او ریخته بعدی که دیگر جذب نکند از آن یکد یا آب انار شیرین با شکر
 و نشاسته و صبح عرق بادام بیا شامند اما حقیقتا که طبعی که دلالت آن از اضطراب
 علامتش خشکی دهان و تپش و سرعت نفس و زردی قاروره است علامتش بعد از تنبیه
 بر نبات و نبات مناسب و میان به راه غلبه نموده زعفران بکشد و جو نماید و کافور و زنجبیل
 و آب سیب و صندل و فاقه و کلاب بر سینه طلا نماید و نماز یا نوح و کل تا زبانی سوز
 نماید و سیب و انار و بربن و کلاب نماید و اگر از عجب خون باشد علامتش عظمی و سرخی
 رنگ رضان و سایر علامات عظیم خون است علامتش فصد با سلیق و کثرت مباحث و
 سنجیدگی با شربت سیب و شربت ریاس یا عرق بید یا شامند و غذا آس و زرشک و انار

تاریکی

تاریکی

باب هشتم در امرین معده اما وجه المعده چون از فصل باشد علامتش زردی زبانی و
 تکی دهان و عطش است علامتش تنبیه نماید با یکد سنجیدگی و آب گرم بیا شامند یا زنجبیل و
 زنجبیل را جو شامند و اندک عمل و تکی داخل نموده جویدند و آنکست یا بر سرخ بزنند تا قی
 کامل آید و هر روز شربتی از بنفشه و زنجبیل و نبات بیا شامند و هر صبح رت یا سنجیدگی
 میل نمایند و اگر سر من شده باشد بنفشه کامل نموده خیر بنفشه کلاب میا نمایند و چون بلغمی
 باشد علامتش قلت عطش و استفراغ شکم و سفیدی رنگ قاروره و زردی نفس است علامتش
 بعد از استفراغ کامل هر روز شربتی از زبانی و انیون و بالنگو و کافند نماید و صبح
 کونیه یا زنجبیل پر و رو میل نماید علامت داب با نعل و دارچینی و زعفران و چون سودای
 باشد علامتش اشتیای کاذب و قلت قاعده و شربتی در دهان خشکی کام و زبانی و بزرگی قاعده
 معده است علامتش تنبیه معده و بهر هلات سودا یا بلغمی کنند و بعد از آن کافند با زبانی و صندل
 خوردند و هر صبح اطراف لیل یا کونیه خوردند غذا نوح داب با نعل و زنجبیل و دارچینی میل نماید اما
 ورم المعده که اساس معده است اگر سودای باشد علامتش حرقت معده تب دایمی و سقوط اشتها
 و وجع است علامتش اول فصد با سلیق نموده هر روز شربتی از بنفشه و نیلوفر و زنجبیل

تاریکی

تاریکی

بیاشند و میان روز آب انار بن برنجین یا ماست بخورند و اکلیل اللب یا شیر و پنیر بخورند تا نایب غذا
 سنگ آب یا سفنج میل نمایند و چون بخی باشد علامتش دفع معده و رو و سفیدی زبان و بی
 آب و دانست علاجش بعد از تقیه ص روز شنبی از زرا یا کهنه میل نمایند یا تر یا ق آن
 فرزند و روغن زیت کهنه یا روغن مصطکی بر معده طلایه نمایند غذا خود آب یا دانه و بخل
 و زیره تناول نمایند و چون سوداوی باشد علامتش سینه نفس و کله فاسد و صلب بودن و
 م است علاجش شربتی از زرا یا کهنه و کلسکین تناول نمایند و بعد از دفع سینه
 خوردند و بعد از در میان روغن بزرک جو شاییده بر معده طلایه نماید اما قی هر کس باشد از معده
 از جهت دفع نفی که در وقت و تبیح حرکت معده بجهت دفع سودای است به آنکه هرگز دفع شود
 و غشایان تقاضای دفع باشد به صورت علامت مجوی در مفاصل و در دهان این دفع شود و در پیش
 سفیدی و در سوداوی سیاهی علاج قسم صغریه یا بدقی خوردن صلیب کپه بن یا آب کرم و بعد از آن
 آب به باقی بقوام آورده یا شراب بجزو یا شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا شراب بریاسی
 یا کلاب میل نمایند و صندل سفید با سماق بر معده و غذا نماید و غذا آش انار دانه یا زرشک یا ساق
 خوردند و اگر بخی یا سوداوی باشد مثل علامت هر دو شکلی و سوری و تری و دان و نفی و قرا فرزند

مخدر

ع

علاج موعین اولایقی باید مثل برک زرب یا شیر قوی تر باصل و نمل خوردند تا معده پاک شود
 و بعد از آن کفشد و مصطکی و زرا یا کهنه خوردند یا زنجبیل پرورده یا هلبله پرورده و با وقت
 یا چون نمایند صفت آن پوست بسته و ورق کل سرخ عود هندی مصطکی مجوی را زرم تا
 باب سبب شیرین برشته و هر چه تناول نمایند اما قی ادم که خون بقی بیرون آید اگر از آنجا
 و انفضاح سرک است علاج فصد باسلیق نموده صمغ عربی و کبر باسوده با آب سبب بنوشند
 و صندل و افاقیا و آب مورد و کلاب و سرکه تقیه نمایند و غذا از زرشک و سماق و انار دانه
 و اگر شخوردان با اسطر صبر یا سعاله باشد علاجش باید با زرشک و صمغ عربی بریان کرده از هر یک
 نیم مثقال با کل ارشی یک گرم سوده و با شراب عناب میل نمایند و اگر بسبب قرح و شرب معده
 باشد علامتش وجع میانه شامه است در خون چسبند و در پیش خوردند و هیچ زیاد شود علا
 باید از غیر زیند خورد مثل پاپی و زرده نم سرخ و پوست انار سوخته باصل بر سینه طلایه
 نمایند اما قی که مکرر کند اگر بعد از آن و اسهال بسیار واقع شود علاجش شراب بنفشه یا نعل
 به دانه تناول نمایند و غذا شیر جو که و روغن بادام میل نمایند و این بهترین قوی است و
 اگر از اسهالی معده باشد تقیه بقی نمایند و مصطکی بکار برند و مصطکی کافند خوردند و انهار

مخدر

ع

برویند و اگر ایام انار طول بیاید بعد از تقیه کامل شربتی از زیره و انار و انار و انار و انار
 و زرا یا کهنه و قد خوردند یا کفکفال کوزه یا بنفشه دار چینی صمغ نموده فرزند اما صفت لعل
 که صیفی قوت و تقیه معده نمایند بقی و اسهال و بعد از آن بمقویات مثل شراب بریاسی
 و کفشد و مصطکی و برکتی بر نمایند و اگر تابستان باشد در پیش دفع باشد اما صمغ عربی
 که در شکلی تمام اعضا است علامتش رطوبت دهان و عدم لنگ و وجع معده و پرودت قمع معده و
 شخی بزهد است که در علاجش شربتی از زرا یا کهنه و زرا یا کهنه و کفشد از هر یک میل نمایند
 و مداوت کوزه و اطریل بنویسند است غذا خود آب بکویت کبک و سیمو با او ویدهار میل
 نمایند اما ناسا دشمنه که کنا به از میل کردن با نمل و امثال آن است علاجش تقیه معده بقی نمایند
 و تبین طبیعت و وقت میل میان کباب یا مرغ خوردند اما هضمه آن است که طعام در معده بماند
 و هضم نشود و فاسد گردد و این لطیف بود بقی دفع شود و آنچه غلیظ باشد با سهال علاجش
 اولاب کرم کسباید باروغن کپه دو و سر قلع میل نمایند و بعد از آن زما زاب به در شغال میل نمایند
 و بعد از آن زما زاب پوست بسته کفکفال بگویند و با آب سبب میل نمایند و در مواضع سرخ اسه
 نمایند و صندل و کافور بر معده طلایه نمایند غذا ماسن برنج با مال سرخ یا بنم در اطریل کبک اما
 دم

مخدر

مخدر

ع

ع

شیرین میل نمایند اما ضعف باه که عدم قوتت بر مجامعت است چون از پرودت با
 علامتش رقت و کلاه غلظت و پرودت بی است در حال خروج علاجش مغز سر کبک با
 کبوتر خوردند یا کافند یا زنجبیل پرورده یا نیم تریه نیک باز رده نیم سرخ نیم برشت یا بادام و
 قند را بکاید بکوزد سفوف نمایند یا مغز هند را که بیده یا شیر کلا میل نمایند و خرد
 سرخ را باصل بر تقیه طلایه نمایند اما لثه اسهال که بسیاری انزال در خواب است علامتش
 شربتی از نیم سرخ و نیم شلغم با کل اکینین میل نمایند یا هفت دانه موثر طلایه را بهشت نمل در
 اندرون او کد است شغل کنند و غذا خود آب بکویت کبوتر پرورده و زنجبیل اما صمغ عربی
 آن است که در حالت مباشرت غایتش آید علاجش قبل از مباشرت بمغز لثه بعد از تقیه
 ما زوج سیر را کوزند و بشراب حب الاسخیر نموده شایف نمایند یا در وقت خواب کفک
 و کل ارشی افاقیا حب الاسخیر از هر یک صندل سفید صمغ عربی بکند را از هر یک بگویند
 و با آب سبب میل نمایند اما لثه که میل نمودن اما رده است مباشرت علاجش بر سر شربتی
 نیم حنظل و نمل ازرق و کبر لثه از هر یک هر سوده با یکدم غار قیون اعینه و باصل شسته
 حب نمایند و فرزند اما متقی علاجش در آب کرم برشته و دست بالاند با لار و در عسر

ضعف

ع

ع

زوت و سر و غضض و مصکک و مان و زوج را بگویند و باب مورد سرش بر جوانی خفیه طایفه نمایند و زود
 نکند اما ورم خفیه علامتش در رموی سخی اما سست علامتش فصد باسلیق و محلات اولم
 حاره مثل اکلیل الملك و کلخلی را در شیر کاف و خنجره نماید و در صخر وی زردی اما سست بعد از غسل
 آرد با نل با کلخلی در شیر خنجره نماید اما فصد خفیه علامتش آب را در شیرین را در خفیه بکشد
 و روغن قویض را قطور نماید و کندر و کاغذ خطای سوخته و پوبت سر سوخته و سر زرد را بجموع
 بهم آمیزد اگر خفیه ظاهر بوده باشد زرد نماید و اگر با آن حکم بوده باشد سرکه و کلاب و آب کزکس
 و نیل طایفه نماید و اگر پیش سده بوده باشد فصد باسلیق کند و شیر و تخم بزمبک با قند نوشیدن
 مناسب است اما عقبات آن که کچن است که چون بر روی طایفه نماید توجیه بر ما شربت بهد زود
 و خلیل را در سینه خشک کرده بپزند و بار و عن زیتون یا کچی سر سینه طایفه نماید غذا تخم قلاب
 بگوشتبزه یا باطل یا تخم کبک یا درید حله یا همایه بگوشت کوساله یا با زرد تخم درامی کزکس
 زان است اما کتفه حیض چون از نبل خون باشد علامتش سرخی چشم زرد و شیرینی دهان و
 لیسری خواب است علامتش فصد باسلیق و دوغ با همی یا فصد خوردن و مضر کردن که در زود
 و با شرب آب میخچه جوی کند و در وی شرب را در زرد زردی نماید و چون از صخر باشد
 مزی

کلیه

کلیه

کلیه

کلیه

ورم اکلیه علامتش در رموی تب دای و تشنگی و هفت و وجع و کراته و سر فم خشک و خواب
 و تپش نفس بود علامتش فصد باسلیق از دست راست و تدبیر طبیعت و خفته نمایند و محارات است
 نمایند مثل شوی با سرکه بچند یا اکلیل الملك یا زیتون در صخر وی علامتش تب دای و زردی زرد
 و قی و سوزش و زردی قاروره است علامتش هر روز شربتی از نبل یا نبل و نبل و نبل و نبل و نبل
 میل نمایند و استعمال سهلات مناسب کنند و غذا خشک آب با شیر خنجره و در بلخ علامتش
 اما سست و تشنگی و تشنگی زردی باشد علامتش هر روز شربتی از نبل یا نبل و نبل و نبل و نبل
 و تخم کاسنی و نبات خوردن و بعد از تغذیه بقرین زرشک میل نمایند و موسم سفید و سپید و روغن
 بنفشه بادام و اکلیل الملك و با نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل
 میای در روغن بنفشه بکشد زرد و با هم آمیزد طایفه نماید غذا تخم قلاب اما عطر مزره که
 لبیب هراره دل باشد علامتش استراحت با آب سرد یا هوای خنک و سوزش سینه است علامتش
 آب خوره یا لیمو یا سیب یا صندل و عرق بید و کاشنی یا آب سرد یا شامند غذا شیر جوی
 مرغ میل نمایند و اگر لبیب سبوت معده باشد علامتش سکنجبین یا عرق بید یا شامند یا
 یا آب نار یا بیداس یا نبات میل نمایند غذا تخم کاشنی یا سبوت یا سبوت یا سبوت یا سبوت
 علامتش

کلیه

کلیه

زردی و تیره که رنگ و لذت اشتها و احوال است علامتش شیرینی از تخم کاشنی و زردی و نبات
 خوردن یا سکنجبین یا آب نار یا عرق بید و نبات و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل
 یا نار دانه یا کاشنی قند یا تخم قلاب میل نمایند اما سست فصد باسلیق و نبل و نبل
 صفت سبک بهر سست علامتش سفیدی رنگ مایل زردی و اما سست دست و پا و زود
 قراق و دفع شکم است علامتش تعویب حکم نمایند بگو یا سست است بت اما در شیرین یا سست
 کاشنی و قرصی در اجنبی و بد شیرین را فصد زود طایفه نماید غذا تخم کاشنی یا نار دانه
 یا ساق میل نمایند اما سست فصد باسلیق و زرق و طبیعت علامتش و طبعی اما سست جمیع اعضا
 است و در زرق چون دست بر شکم زرد صدای تشنگی کند و در طبیعت او از نبل و نبل و نبل و نبل
 سبوع علاج انصاف از مجده حقوق شیر شربتی آب و غذا بپوشد و دوازده عدد مصلح
 سر و سرده با هم منقار مورد سوسه خوردن و هر روز شربتی از نبل یا نبل و نبل و نبل
 کاشنی و پنج کاشنی یا نبات میل نمایند و غذا بزرگ سداب یا نبل یا نبل یا نبل یا نبل
 کا و کرم بر شکم و موانع ورم غذا نمایند یا آب میخچه ریزم با بوره ارغنی نماید و استعمال با
 شور یا نبل و بر روی ریزم کرم و نبل تمام نموده بپوشد و زردی و سست بگویند و بر روی

کلیه

کلیه

شکم طایفه نماید اما در استسقا زود تخم کاشنی و پنخ و زردی یا نبل و نبل و نبل و نبل
 حیات کنند و در استسقا طبیعت کاشنی و کافور تناول نمایند و روغن با بون یا روغن سداب یا روغن
 شبت بر شکم طایفه نماید غذا تخم قلاب یا نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل
 زردی چشم و قاروره است و طبیعت طبیعت علامتش هر روز شربتی کاشنی و دوازده منقار
 با سکنجبین و نبت منقار یا شامند و موز را و سرکه خفیه نماید میل نمایند غذا تخم زرشک و نبت
 با رام یا ماسی تازه با سرکه یا آوچه یا نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل و نبل
 در رموی سست نفس و عطش و وجع و سیاهی قاروره است علامتش فصد باسلیق نمایند و شربتی
 از تخم کاشنی و نبات تناول نمایند و تشنگی کوبیا یا آب و آب جوی شامند غذا نمایند و در نبل
 وی علامتش تب تشنگی و عطش و زردی چشم و زبان و قاروره است علامتش شیر کاشنی و نبت
 یا نبات میل نمایند یا آب نار یا نبات یا نبات یا نبات یا نبات یا نبات یا نبات یا نبات
 روز پنجشنبه با دودی از نبل یا سرکه میل نمایند و پنخ از همان اجزای را حل نموده غذا نمایند غذا
 مرغ آب یا شیر خنجره و در بلخ علامتش لیمو و نبت عطش و بیاض لون و قاروره است علامتش
 هر روز زردی یا نبات میل نمایند و بعد از تغذیه ماله سهلات مناسب میل نمایند و زردی یا نبل

کلیه

کلیه

چنین با آنچه و بوره ارضی غدا نماید غذا آنچه داب لقمه الطحال علامتش برآمد که موضع سینه است
 و چون موضع سینه را بکشند و جوش کتر شود و با وی قراقر باشد علاجش بقیع سبیل
 و صغی نماید و با آب زبانه سنگین بزوری میل نماید و نملک و سیوس و جاورس که گرم شود
 و موضع محل کما نماید غذا آنچه داب و شیر و با زبانه با ب یازد و در امراض روده
 اسهال که بسیار است طبیعت است چون از صغیر باشد علامتش عطش و حرقت و بلیغی
 و زردی آنچه دفع میشود علامتش در ب با شربت به با کل ارضی نیم شغال یا رب سبب بیاض
 مند و بر شقای بر مده غذا نماید و هر روز بخورد و بنفشه کهنه شغال و نیم مواوت نماید
 تا مایع ماده شود و بعد از آن کتک بریان نموده تناول نماید یا پوست انار ترش را با دو دان
 ج بهر مساوی صلاب نموده و در سرکه جو شسته تا مایل شود و خیرا بقدر نطفه ساخته هر روز
 ده دان را در براند یا کهنه شالی پوست خنثی سفید را سفوف نماید و بهر نیمه و خام میل نماید
 آتش ساق یا انار در کجوش کبک و زیزو یا مسخ میل نماید و چون از بلیغ باشد علامتش بلیغ و
 قراقر و ج نیم است علامتس سهلات مناسب و صد تا مایع ماده تمام بشود و بعد از آن جوش
 عرب و تخم ریحان بریان نموده با روغن بادام بخورد یا ساق خون سیا و شان و صغیر عرب بریان
 کرده

اسهال
 اسهال مزمنه

کرده کما را قاعیا از هر یک بر ب بر سرشته و بقدر سکنه مال تناول نماید و معده را کل
 ارضی و زبیره که ماض و صمدل و اقاها با ب مورد تصفیه نماید و چون از سودا باشد علا
 متش حرقت و خشکی دهان و کثرت اشتهای قلت ما حمر و نفع است علاجش اولاً بقیع سبیل
 بقی و بعد از آن سفوف انار دانه خورند یا شکر و تخم ریحان و کل ارضی و صغیر عرب و نشا
 ساوی بریان نموده کهنه شغال از آن با کل بیل نماید و از ترشها احتراز نماید غذا اش را
 شکر بکوشت مرغ و چاشنی قند اما اسهال دموی علامتس و جوش در حوائی ناف و قراقر و تخم
 رقیق است علاجش صغیر عرب یا نشا است طباشیر بریان یا شکر و عسکه ده بیاض نماید یا سینه شش
 بره یا بزغالده سفوف نماید غذا بر ج بریان کرده یا شکر بادام خورند اما مقصص که در رو
 ده و دور نافی است اگر بسبب ریح بود علامتس قراقر و تخم و ج ریح بکین باید علامتس
 هر صبح کشته خورند و انیسون و زبانه و کفشدنامل و نماید و با ب با چرخه نماید و اگر
 صفراوی باشد علامتس نشک و شدت و دست علامتس سهلات مناسب خورند تا مایع
 بشود و بعد از تصفیه جوش کلک نه نماید و ادویه مقوی تناول نماید مصل شربت صمدل و زب
 رشک و سیب و پسر و در بلیغی علامتس خر و ج بلیغ و در سودای علامتس سونخه آنچه دفع
 کرده

اسهال مزمنه
 مقصص

میشود علاج تسبیب بقیع سبیل نماید از ماده غالب و غذا با چرخه یا صغیر عرب اما قراقر و در
 حکم است علامتس نشک و در درون و قبض طبیعت و بر بقیق است علاجش شیانات
 عسل که در اند یا مغز که در آن با آنچه گرفته روزی دو مقدار ماده شغال تناول نماید و هر
 بر سبب که غذا نماید یا تخم ریش و انیسون و آنچه از هر یک چند عدد تراکمی بکوبند و با آب زبانه
 یا مذاب ساخته فرود برند یا مفضل کوه بخورند و شکر را برون بنفشه و لاجب خلی و کبک لاجب
 نمایند یا شربتی بنفشه و ترنجبین بنوشند غذا آنچه داب کجوش مرغ فرس با زبانه و انار اما
 حیات که گرم معده است علامتس احساس حرکت آن بود در حالت جوش و جیمه دان ناف و نملک
 و خشکی کلهما و آب رقیق دهان و سائیدن دندان و رغوبت علاجش کل بر شقای کلهما
 با عسل خورند یا تخم دانه زرد کبک در میان سرکه خیسبیده تا شام میل نماید یا چرم در زرد کبک
 شراکاو با ده شغال شکر و دو دان نموده خورند اما صغیر عرب که شبیه است بکند و دان علامتس
 صفرت آن و خروج اوست با جابت طبیعت و سیر نشدن از خوردن علاجش بر کلک یا عسکه
 و درین تر کبک بند و بر بزمند و مغز خورن فرما موز بر و در کد کوبیده و با جرم امیده و منت و
 خواب بقدر نیم شغال فرود برند و نوعی دیگر که شبیه بهم برین و سرکه میباید علامتس حگ
 صغیر

اسهال مزمنه
 اسهال مزمنه
 اسهال مزمنه

معده و نظمو روی در حالت اجابت است علامتس معده را بر و عن مغز حصر زرد الوی تلی
 چرب نماید و سبب سقوطی و نویز را کوفه عمل نماید یا علی از بوره و نملک و زبانه و کاه و خیل
 و مغز زرد انور در آن غذا آنچه داب با در جینی اما زحیر صا دان که اجابت طبیعت است
 بدفع شدن اندک چیزی و کاه با خون باشد و این علت اکثر اوقات بعد از تبیین طبیعت
 بهم رسد و حرقت معده و خروج رطوبت بعد فوج باشد علاجش نشا است با کل ارضی بریان
 نموده سفوف نماید و طبع برك حنا زده یا شکر مناسب است و بر شقای زرد و وقت شدت و
 برودت مرغ تخم زرد نموده اند صفت بر شقای سفید زرا بلیغ انون زعفران سبیل الطیب
 و عاقر قرحا و مرسون از هر یک جوج را کوفه و تخم و لاجب سرشته چهل روز در زبانه یا طرف
 چینی پنهمان نموده بعد از چهار ماه بقدر توان کل هر روز استعمال نماید غذا در زحیر صا دان
 برت بهر اما زحیر کاذب که لغایضی اجابت طبیعت است باید دفع شدن چیزی و جوش و
 ناف و زرد و مقعد علاجش طینات خفیفه مثل بنفشه و خطی و سپستان و مغز فوس و اگر اسهال
 حادث شده باشد اکلیل الملک را جوشانند و در طینت ریخته و در میان آن به نشیند یا با
 رچر اجیر بر گرم نموده بر بالای آن بنشینند اما با جرم که دان چند بود و بر سر مقعد علا
 صغیر

اسهال مزمنه
 اسهال مزمنه
 اسهال مزمنه

کامل مقل با بد نمیل نمایند صفت آن پوست بلند کاپلر و بلند سیاه پشت متقال کبکج دو
 متقال خردل سبک کبکج صبح زکونم و پنجه و در بیش پالمه آید ده متقال مقل از زرق لعل
 نموده و در کار با آن سرشته چه با سازند با آب کبر و هر صبح بعد از صبح متقال فرو برند و طلا بد معترفا
 کا و بردا نهان است و آنچه این را بر کبکج نیمه طلا بد نمایند و پوست کبکج در کار در روغن زیتون
 چو شاند نامهربان شود و بنه را با آن مخلوط نموده بگذارند و در دمای خنک و تازه را برشته گرم فرمایند
 و اگر بادی باشد سر متقال در صبح را چو شاند با مضر طبعی خیارشور و زیتون صیل نمایند
 و بر سیاه متقال را بر روغن نیمه طلا بد نمایند اما تسوق المعده که عبارت از تسوق شدن طلا بر پوست
 معده است علاجش آب پیاز سفید را چینه بار و روغن کوبان شتر طلا نمایند یا موم زرد و روغن
 کبکج و کوهان شتر و مقل از زرق را در کبکج با آب چو شاند تا موم نرم شود و بگذارد
 اگر بعد پروان آید مازوج سبز را چو شاند و در آبش نشیند اما در مالمعده علاجش در
 موی و جوج و نقل است و در صردای سوزش و اضطراب علاجش در دمای صند با سلیق و
 صردای شیر و موم هندی با سبزه کل سبزه و زنجبیل و زرد کبکج با روغن زیتون و روغن زیتون
 یا بنه رسد صاف نموده شیر نشیند در آن عمل نموده گرم نمیشد و آب پلا چینه طلا
 کابکج

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

باز دره نیم غ و روغن بادام و پشم غ طلا نمایند اما حصانه الکلیه که سنگ که ده است
 علامتش وجع موضع طبعه است و صفه بول و لیمو و ریکه می سرخ یا زرد یا سبز در بول و
 سوزش است علاجش سوزن با آب گرم بنوشند یا کبکج متقال خاکستر چوب پازک با آب سرد میل
 نمایند غذا خورد آب کوشک کبکج یا تیمو و از آن غده غلیظه اجتناب نمایند اما در علاج الکلیه که
 با زرد است علامتش عدم لعل و انتقال در دماغ موضعی بموضعی است علاجش با الاصول
 مداومت نمایند صفت آن در فالج کدشت و سیوس چو کما د نمایند یا مقل را در آب حل کرده
 یا مقل ساق کا و پسر لطف طلا بد نمایند یا زرد و نارط طب و نمایند اما صغص الکلیه علامتش غلظت
 بول و رنگش مانند آبی بود که کدشت و در او نشسته باشد علاجش بعد از تنقیه مناسب انبویا
 مداومت نمایند صفت موم نیا لطف و بند را بوی انبویا در غصن نا عاقر تمبا فرسود میند پس
 زرد باد در روغن نیمه طلا بد نمایند یا کبکج متقال سر و آید تا سفت گردد را نرم سبیده و بعد متقال
 علاج صغص سرشته هر صبح میل نمایند اما در مالمعده علامتش در دمای تب و در صردای صلیق
 و پنجه و زردی کار و رده است و در بلخی نقل و قلع و جوج و در دمای لعل و قلع بول
 و جوج است علاج اقسام تنقیه از غلط غالب نمایند و مقل را در آب حل کرده یا مقل ساق کا و

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

بط طلا بد نمایند یا شنبه و بالیون و زبرک و عنبر و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 خط و نمایند اما در حصانه الکلیه علامتش وجع و خروج خون و نیم و ظهور ریشور و بول است علاجش
 نشانه صغص سرشته بر زرد کبکج از روغن زیتون را با شیر نشیند تا سیاه بخورد غذا
 ماست و نخود با مقل بادام میل نمایند و انجم احترا نمایند اما در مالمعده علامتش در صبح اقسام
 دشوار آمدن بول است و در دمای تب دایمی علاجش اولاً قصد با سلیق و در صردای صلیق
 بزرگ زردن نشانه است و تب و بزبان علاجش سر و سبزه اما حصانه الکلیه علامتش صفا تارده
 و نقل و سوزش و سفیدی ریکه و بول است علاجش شونر کوفته با آب گرم بیاشاند
 یا با شانه و متقال آب ترب را بنوشند یا شیر کاش و زرد کبکج را با بنات شیرین کرده هر روز میل
 نمایند و اگر کبکج با سدی کامل کنند غذا خنک و آب کوشک کبکج یا تیمو اما در حصانه الکلیه علامتش
 بیرون آمدن نیم و خون و عسر بول و بد بود آن و ظهور ریشور سفید است علاجش هر صبح در
 بادام یا کبکج تا هفت متقال بخورد و بد و غذای قمر صغصه عمل نمایند اما در مالمعده علامتش
 در دمای تب و در وقت آمدن بول است علاجش ما الاصول با روغن بید انبویا میل نمایند یا شونر
 کبکج نمایند اما در حصانه الکلیه علامتش غلظت ماست و حرقت و بد بود بول و

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

کامل مقل

متقال خردل

در در بسیار در آمدن بول است علاجش تا سوزن و زنجبیل با دانه شیر و زنجبیل و روغن بادام
 میل نمایند و بعد از آن با بادی سوزن تنقیه خفیف نمایند عذاب سبب استانی کل نفس نبات مصری
 چو شاند و با عذاب بد دانه بیاشاند غذا ماست و بادام میل نمایند اما در حصانه الکلیه علامتش
 عسر بول علاجش هر صبح خاکستر مخلوقم خردل را با کبکج با آب نیم گرم نخوف نمایند اما
 لعطیر البول علامتش بیاض قاروره و سقر شدن با عذیب بارده و حرقت بول است علاجش
 بعد از تنقیه خفیف هر روز شیره نیم خیارین با بنات شیرین که ده بنوشند یا کبکج با عذاب بد
 دانه با هفت متقال روغن بادام تا سوزن میل نمایند و در وسط روز شربتی از عرق بید و
 و بنات بیاشاند و اگر باوی حرقت بسیار باشد اطریفل یا کونز یا حب الرشاد و خردل و کد
 از هر یک سد کوفته صغصه چو کوبند و با عسل سرشته هر روز میل نمایند غذا خنک و آب با شنبیل
 و زرد کبکج و دارچین اما عسر البول علامتش نقل حاسره و رو سببیت بول و عدم تسک و نشانه
 منض و سفیدی قاروره است علاجش هر صبح کبکج بول و با رب انکو بنوشند و شنبیل را
 زنده در سولج اعلیل بکنند و دانه سیاه را سوده در اهل بکد از دانه صحران بول که
 سوزش بول است در حالت خروج علامتش چون از ریشور که ده بود در تنی کاه است و

کامل مقل

متقال خردل

موی و جوج

کامل مقل

متقال خردل

چون از حرقت قنانه باشد و در زردار و کتک است علاجش بعد از شکر مناسب شربت بنفشه و غیره
 من و شیره تخم کرفس با اندک مصل تا نیند و اگر نیم مقدار قنانه با کتک یا شیره تخم کرفس خوردند بهر جهت آن
 تخم کرفس و باد رنگ و مغز بادام متشر و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کثیر خون سیاوشان
 و کنگر در ریاضه و عروسک پشت پرده از هر یک هفت مقدار انصون نیم مقدار صمغ عربی رسوده با آب
 با دیان سرشته قریباً ساکنند یا بعد از ظهر آب بدترین را در حلیله بکافند یا فاند الو باور شیره کرفس
 مقدار یا نیم مقدار آب را زانند بپوشند غذا جو و ماش با روغن بادام اما سلس البول که از او آمده است
 بول است علاجش کندر و بلبله کافور بلبا اما شکر از هر یک سه کوفه با روغن در سرکه خیسانیده
 سوده و پس سرشته هر روز میل نمایند اما بول در خواب و قرصش علاجش کندر و سعد کوفه شکر
 با نبات سفید صوفی نمایند و وقت خواب بر سر کتک صفتش مذکور شد میل نمایند اما زردی
 که آب خوردن و در زمان وقوع آن است علامتش تشنگی و عدم تب و سفیدی قاروره است علا
 جش شرب زرد شک یا ریاضه خوردن و غیره علی که و بار بار بیار به غوره یا انار دانه میل نمایند
 زرد و مسافر تا نیند که میگردن مینویسند اما بول الدم علامتش رقت خون و آمدن بول شسته با
 قی گوشت در او شسته باشد علاجش اولاً فصد با سلیق است و کل و صمغ عربی با آب پیرو و رب به
 برقی

کله

پیش

بول

چون کلاری صمغ عربی یا آب یا آب سیب بپوشند و غنای متفاخر خوردند مثل هر سیه و آب با چهره اما
 احتیاس عیض چون از غریبی بوده باشد که چهار رنگ که ده باشد علاجش فصد صاف و استیلا
 ریاضت است تا بدن را ضعیف شود و اگر از سده باشد علاجش استیلا است مثل تخم را زانند
 و تخم کرفس و انیسون و کنگر و باد و رنجوبید را چوشانیده در آبش نشیند یا زود فاه رطب و اکلیل
 الملك و روغن تازه حویل نمایند و مختلط را در زیر پا بچرخانید یا نیم مقدار انسان را با نبات
 صوفی نمایند و اگر از رقیق باشد که برده الیت که طایف جماع کرد و علاجش باید برید اما
 توی الرحم که برآمدن زهانت علامتش درد پشت و سینه کاه و مفعول است علاجش کیمیا
 که اخته و نیم مقدار مشک داخل کرده در قبل بگذارند اما رجا که علی است شیبید عجل علاجش
 سخی شک و قطع یافتن از مالدین و قرصین و سونق است علاجش با الاصول مداومت باید نمود
 و مذکور شد و شربتی از زانند و تخم کاسی و تخم کوشک و انیسون و کنگر مناسب است مزاج
 میل نمایند اما احتیاق الرحم که علی است شیبید بصیر و بر کینه کاه عادت شود و اکثر زمان فریب
 بهر سه علامتش کسل و غفقتان و احس و نهارت و راحت یافتن از سبلان رطوبت و ضعف ستان
 است علاجش موی انسان را در زیر دامنش دو کنند و برک سداب و بول چوب بنفشه را چوشانیده

عین

برید

رجا

مختلط

در آبش نشیند و غیره و شک را با روغن یا صمغ عربی صفتش صمغ عربی و غیره ای بد بوشل
 سین و پلاز و نقطه در پیش و ماضی که دارند و مباحثت فتح تمام دارد اما شکر الرحم که با
 علامتش صمغ عربی زرد ناف و هلاکت آن و متفر شدن از اعدای بارده است علاجش هر روز
 با شرباب نخاله میل نمایند یا شربتی از تخم کرفس و زانند و انصون و کنگر میل نمایند و اکلیل
 الملك و سر زنجوش و شیخ و سداب را چوشانند و در آبش نشیند اما کله رحم که غارین زردان
 است علامتش کثرت میل به شربت علاجش سهل صقل و غذا اش انار دانه و سلق میل نمایند
 اما چایب الرحم که داشچند بود بر کرم و بادی و نیم رطوبتی باشد علاجش فصد با سلیق
 نموده بروغن مغز صند زردالو و شفتالو دهن فرج را چرب نمایند اما شکر الرحم که کربن
 لب زردان است علامتش وجع دایمی و خون منوش شدن حشفه است حال چاهمت علامتش
 شربت بنفشه و شیره خنک شایه میل نمایند و بر پدایت و مغز صفاق که در بین فرج کند غذا
 ماضی با شیره مغز بادام و ان قاضیات اخترا زانند اما شکر الرحم که زخم زردان است علا
 وجع شدید و تیک زردن و خروج خواب است علاجش فصد با سلیق نموده مین و سداب
 مثل بنفشه و صلاب و بر سیاوشان و نبات و اقوی نیز از این مناسب است و از پاپی قاضیات اخترا
 من

عین

برید

توی

توی

مثل کندر و کنگر و شبت یمانه و پوست حقر با آب مورد سرشته حویل نمایند اما ورم رحم که اما
 زردان است علامتش در جمیع اقسام عسر بول است و درد موی تشنگی و تب و جرم قاروره است
 علاجش فصد صاف و با سلیق و قیاضات خفیفه است و در صفتی تلخی در نان و وجع و تب و
 سودا و سیاهی زبان و یزدان و عجبی اما سوس و در بلخی رطوبت و زخمی اما سوس است علاجش اما
 بر علیات مناسب دفع ساد و غالب نموده رحم را با عاب نزرک و حله حقه نمایند و فرج را بر پد
 بطه و بز و مغز ساق کارد و روغن کلس چرب کنند غذا ماضی و شیره خنک شایه و مغز بادام اما
 که اطهر قبول کرد ز رحم است علاجش بعد از ظهر دار شیتان یا بسباسه با عسل یا مغز ساق
 کاه یا پنجم یا پنجم یا پنجم کوش و سرکین او با عسل و عسل یا پنجم یا پنجم که در سایه خنک کرده
 باشد با عسل حویل نمایند اما و آنچه کرفس را ننگ کرد اندر سنجید خوردند و تخم کل را و سبل
 الطیب صلابه نموده و آنکشت را بکلاب ز کرده با انار دانه نموده بکار برند و آنچه حامله را زهر است
 اخترا نمودن از فصد و مسهل موی است اما علامت آنچه بداند که پسر است یا دختر شیبش را
 در کف دست گذاشته شیره بد و شند هرگاه در میان شیره حرکت کند پسر است و الا دختر و دیگر بزرگ
 پستان است دلیل است بر پسر بودن اما عسر و ولادت که در زانند است علاجش زودار

ورم

عین

توی

عین

توی

یا کبیر الملك رودغن تازه جوی با سنگ آهن ربایدت چپ کیرند یا بعد بر لول راست بندند
 یا سبب است اسر با کواختر نمایند و مغز ساق کواغش را چرب نمایند باب و از دهم در امر این بیست
 اما حد بر کم مایل شود نقره از نقرات بیست است بخارج علامتش وجع و نقل اعضا و لیسک و غم
 است علاجش اولاً فصد با سلیق نموده صلیق کالی خوردند و قصب الذریره و کونند و خنجره غسل
 نیکم طلا به نمایند یا مقل را در آب جگر که دره و بر سر غلیظ و یا مغز ساق کواغش مزه و ج ساخته
 طلا کنند اما وجع الظاهر که در رویش است اگر از بلغم باشد علامتش بطرفه بیض و اول اعضا و بیاض لسان
 و تار و دره و سردی همتی است علاجش اولاً سبیل بلغم خوردند و کلکین را در میان اینون کونند
 و ج نموده تناول نمایند و اگر از برداشتن بازگشته باشد نه مینات بکار برند مثل روغن بنفشه یا
 کل اما وجع المفاصل که در رسوندت است علامتش در رموی سرخی موضع و در صغری زردی
 و در بلغم سفیدی و در سودای سیاهی علاجش تقصیر از ماده غالبه نمایند و هر دو زردی و سفیدی
 سوخته اشما را با یکمقال شکر سفوف نمایند و سرد را در روغن جو شاییده تصفیه نمایند و روغن
 یک بار روغن یا چند بار زردی و زعفران بر مفاصل طلا کنند اما وجع الورد که در سردی است علاجش
 فصد صافن یا با سلیق نموده تخم مرغ و سوزنجان و زعفران نما در نمایند یا صابون و صندل مسوی نمایند

صفت کبیر الملك

وجع

مفاصل

وجع

غایند یا بر کوزه چنار را به بندند یا طبع خشک نما و نمایند اما عرقه اشما که در جوی بود از فصل کبیر
 است که در اسکندران پاریر در علاجش بعد از تقصیر هر روز شربتی از زردی و تخم کونس و امینون و
 کلکین خوردند یا سوخته اشما ان اشما را یکمقال یا مثل آن شکر سرد و زردی شاییده و یکمقال و نیم
 هر بل با کونند را با فزده صب سفوف نمایند و طبع ترس با سبب غسل تصفیه کنند یا سوزنجان را
 زردی مغز با لول زعفران سبب کونند مثل عجم کونند و باطلاب سرشته هر روز تناول نمایند و
 وقت شدت وجع خون را بزردی و فصد نمایند غذا خوردن آب با دیر حاره اما فصد صافن که در رویش
 در انگشتان با در نهایت شدت علاجش تقصیر مفاصل غالب نموده جو شاییده بول شش با هر طلا بر نما
 بند و بر کبیر با روغن کلکین کونند و زعفران و فریون را خیساییده تصفیه نمایند و باطلاب
 خوک با فصد است اما در اصل که بزرگ شدن ساق و قد مت چون پای قبل علامتش در رسودای
 جرم است و در بلغمی عدم جرم است علاجش اولاً تقصیر یعنی نموده و فصد صافن یا با سلیق کنند
 و هر دو زردی و سفیدی را با فصد و کلکین کونند و فلفل و زنجبیل کونند و از هر بل
 مانا کس و یا هر دو رسوده با مسوی عجم کونند سفید و داخل نموده در وقت خواب میل نمایند اما
 علی است که هر دو ساق و قد مت کوی که در رویش غذا ظاهر شود و چون از سو را پاره کنند

وجع

مفاصل

وجع

مایل بیاضی و چون از بلغم و خون باشد رنگش سفید مایل لیسک علاجش اولاً فصد صافن
 به ملاط توی و فصد غلبه غالب نمایند و فصد صافن یا با سلیق نموده و بهماری نمایند یا با
 شود و بر لیسک حکم بر بندند و با لول یا صفت نه هفت غذا مسوی و مغز بادام یا شیر دهم در
 جیمات اما هر دو کم که یکروزه این کونند یا اعتبار اینکه یکروزه در روغن بنفشه یا صابون و سبب
 حد و ثابت با سبب سخن خارجی است مثل غم و غصه و ملاقات آتش و آفتاب و کسرت حرکت
 و شرب با فراط و تکبیر یا علاجش آب پیاز خنجره با روغن کونند و شش طلا نمایند یا سوم زردی و روغن
 کبیر کونند و شش و کندر و مقل از زردی و فصد سبب غالب نمایند اما سو لول همتی است که از
 غلیان و سختی خون حادث می شود و علامتش سرخی چشم و رو و عدم بد بود است علاجش
 فصد با سلیق نموده و بر کبیر کنند با حباب بد داند و بدر قطونا و شیره تخم خیار و شیره تخم هند و شیره
 تخم کاسنی و اگر با بیاض مفاصل قیده نمایند سهیلی مناسب میل کنند مثل بنفشه یا شیره کافور که فصد غذا از
 بلغمی فصد اما وجع مفاصل است که از تقصیر خون حادث شود علامتش در جوی بودن و بر کبیر
 و سرخی چشم و صورت و بد بودی بول است علاجش در روغن اول یا سبب فصد بدن یا با سلیق نموده
 شربتی از غلاب و زردی و تخم کاسنی و نبات خوردند و بعد از آن اگر ضرر و پاشد فصد و یکمقال کنند

وجع

مفاصل

وجع

و نبات مناسب دهند مثل بنفشه و غلبه اشعلب و تخم خیار و تخم کاسنی و کل نیلوفران هر یک یکمقال
 سببانی و اگر بعد از آن تب باقی باشد قرص طیارش کافوری یا یکمقال به لعاب هند اندامه میل نمایند
 صفت انام و در بد ناسفته تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم هند و اندامه تخم کاسنی از هر یک یکمقال
 صندل سفید صندل سفید کل ارغی شسته صمغ عربی شسته کثیرا سفید از هر یک کافور صغری
 اجزای آن است و پنجه امراض سازنده و در سایر خشک کنند غذا مسوی برنج یا مغز بادام اما
 غلبه کبیری است بیکروزه میان و کاه باشد که هر روز آید علامتش تبی و غن و کسلی با فراط و
 قه و در سردی و خواجه و زردی چشم و رو و فادوره است علاجش هر چه بختقال سکینین عجم
 یا شربت و ترنجبین یا یکمقال آب بول کاسنی خوردند یا بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات میل نمایند
 یا یکمقال قرص طیارش کافوری یا یکمقال لعاب تخم کاسنی خوردند و اگر قوت مساعدت سهیلی کنند یا
 به عذمت عمل نمایند صفت آن سبب کسلی بنفشه و خیار و کل کسلی از هر یک یکمقال سببانی
 اشعلب و ترنجبین و شکر صمغ از هر یک لیسک یا هر شاییده نیم گرم قطار برند و اگر شاییده زرد
 میان باشد غذا شش زردی یا سبب سفیدی خوردند و الا شش جو با ماش و برنج بد دهند اما تخم
 بی است که از بلغم حادث شود خواه و اثره و خواه نابینه علامتش شدت سرما و کرات اعضا و باج

وجع

مفاصل

وجع

دینار

رو چشم و زنی نبض و سفیدی کار و راه است علاجش در وقت خواب ریوند بینی با کپسول شیر
 خرد نمونشد یا شربتی از تخم کاسنی و نیم مویز و زردانه و کافور با سکنجبین خوردند یا سکنجبین
 با کافور میل نمایند یا در وقت خواب سفوف نمایند صفت آن مصکک و زنجبیل است
 سفید کند یا سکنجبین از هر یک شربتی یا هفت مثقال سکنجبین با دو مثقال شربت است
 میل نمایند صفت آن استین تخم کرفس سفوف کوفه کینه مثقال و نیم مویز در کپسول آب پیوستند
 تا نصف رسد بعد از آن صد درم کند لقا داخل نموده بخورند تا ابرام آید غذا خود آب باران
 یا نه اما شربتی که ریخ و ابره و مکنس نیرشو و علامتس در ابتدا لوز و شکر بره و بعد از آن ز
 پیاز شده و عطرش و سوظق و کل فاسد و صلابت نبض و زیره که کار و راه است علاجش
 اول قصد با سلیق نموده منج و سهیل سودا مناسب ماده عالی خوردند و کینه مثقال شربت
 یا پنج مثقال سکنجبین میل نمایند یا هر روز نیم مثقال از تخم کاسنی حلیت خوردند صفت آن
 طیب لعل سیاه بر کسب از هر یک هم از لاسوده با بیت مثقال سفید و یک کبابه لاسوده
 تقویم آورد چون نمایند اگر ماده تب ریخ از سودای مطلق باشد بقیه بقی نموده بعد از آن
 شربت باوزبان میل نمایند صفت آن کار و زبانه کلاه یا کوهی یا درازده مثقال سفید و
 و غیره

حیوانی

در وقت مثقال زعفران تقویم آورد در هر روز شربتی میل نمایند غذا خود آب یا مرغ پلاوه
 او و هر حاره و زعفران میل نمایند اما شربتی علامتس ضعیفی نبض و ملامتی تب و دوام
 حی و بد بو عرق و بارکی و دو و نبض و کول و خشک پوست شکم و اشتداد حرارت خصوصاً
 بعد از غذا علاجش اول لاسکی در جگانه خشک و کباب آب و بربانی بر کسب و بقیه
 کد و تخم زنبق و مضرات مغزی و دوهاله کباب برند مثل طرب و عیش و بساط و راحت و
 صحبت و نکایات شیرین دل را و هر روز نیم مثقال تخم کاسنی کافوری با کپسول شیر خردند
 یا شربتی اسفنج یا شربت عسقلان یا شربت خورده و در برید مسج تمام نمایند و غذا عاش و غذا
 بگوشت خرد و زنجبیل یا شربتی اسفنج و کد و خوردند باب چهارم درم و در شربتی که بر ظاهر
 اعصاب بد آید اما ملامتی اما سی بود سرخ رنگ مایل بکبودت علامتس ریخ و تب
 و اشتداد علامتس فصد رنگ صافین یا با سلیق نمایند و شربتی از عناب و سپستان و بقیه
 و نیلوفر و نبات خوردند یا شربتی نارنج میل نمایند و کثیر و مسکه و اسفنج باج و روغن کد
 صفا و نمایند یا در کدیم با کثیر خیر نموده بخورند نمایند یا شربت سیاه نموده بخورند یا دروی
 شربت طلا به نمایند غذا استین جو با ماش و کد و خوردند اما شربتی که با دسرخ است علامتس

حیوانی

ریخ

و تشنگی و حرقت است و چون دست بر او گذارند سرخی بد ل بر درده شود علاجش بعد از
 سهیل صغیر آب کد و کد در زیر آتش جفت باشد فترده با ده مثقال یا پنج مثقال سکنجبین
 بنوشند غذا و بچین مبررات کباب بریند و پنج برک و ریخ خباز یا روغن زیتون یا تخم زیتون
 یا طبع برک هفتد ریخته خورند نمایند یا دروی شربت طلا کنند اما درم ریخی اما سی است که
 با د بود علامتس چون بیک کباب با د شد در آن ماده نبات و از آن روغن زردان استغراق یا
 علاجش شربتی از تخم کاسنی و سداب و زردانه و کافور و نبات میل نمایند و کاسر کرم یا سوسن
 کرم کرده که د نمایند یا در روغن یا بنوشند یا سداب طلا کنند اما درم ریخی اما سی است نرم علا
 متس سفیدی رنگ و عدم ریخ و حرارت است علاجش اول لاسکی با سلیق و سهیل نموده
 و بعد از آن کافور اما با د در میان ران یا نه سوده و جمر و ج نموده میل نمایند و
 مایه و غذا و نمک بار و روغن کافور نمایند یا پوره ارضی و عسل و مسکه و آب مور و طلا کنند
 غذا خود آب یا زیره و زردانه و ایشون میل نمایند اما شربتی که اما سی بود خورد و غلیظ
 و صلب و بگوشت چسبیده و برنگ اعضا بود علاجش اول کل کل کله پیچ کوبند و بربند و باج
 مثقال زشت کلاه نموده نمایند یا در وقت با درد چو نموده نمایند یا بربند به بند یا سکنجبین
 شربت

حیوانی

شربت طلا به نمایند یا در کدیم با کثیر لطف نمایند اما مسکه و ریخی غلیظ بود جدا
 از عضو و در روغن از تخم کاسنی باشد تا خیره علاجش آب کد یا رسیده و تو بال مس که در
 پنج دوره ارضی از هر یک هم از کدیم و بقیه و با هفت مثقال روغن کد شربت طلا نمایند
 و اگر بچلات ریخی شود بکافور و بربانی آورد اما عده و ریخی بود در میان عضو که آنرا
 و شربت کدیم علامتس تقیه از پنج بود و اگر کویف باشد بقیه تا ماده استین بر و نه آید
 سر بربان و بربند اما سلطان و ریخی باشد سودای و در آن عروق سرد و سوج بوده باشد
 مثل دست و پانی هر چنگ علامتس فصد مناسب اعضا نمایند و تقیه بدن نمایند طبع آن
 و کلات کباب برند و اگر آنما ناسر کنند رنگ مایل کنند اما جدام که سرطانی اعضا و دارا
 کوبند علامتس سرخی رنگ مایل لیبالی و کبودت و وضیق النفس و بد بوی عرق و سطرخی لبها
 و غبهای حوله که است علامتس فصد بدن یا رنگ لبس کوش کنند و هر روز شربتی از تخم
 کاسنی و زنجبیل و نبات خوردند و بعد از آن با طبع از تخم کاسنی میل نمایند صفت آن سیاه
 پوست بلبله کابله لاسکی کپسول کافور سیاه لوی نمک عناب سپستان استین و در لاسکی
 هم در و زسته بباله آب جو شسته تا کپسول شود صافی کرده هفت مثقال زنجبیل مغزین
 و غیره

حیوانی

مضغ

خیزد شیر داخل نموده بخیم نموشند و بعد از هضم استخوانات بسیار نمایند و مغز ساقی کاوی را
 چرب کنند و در پختن برکاف با نماد نمایند یا مالز و ج سوخته و موزنج و بلبله سیاه سوخته و بلبله
 ساقی کوفته با سرکه طلا نمایند غذا می آید آب کوشته بره و ماش و شیر بادام با استنجاق خورند
 اما چه که است است علائق سوزش و تورم است علائق دفع موده صغیر نموده مار و زرد
 با سرکه طلایه نمایند و صیاب موافق و سوز جراحان میل نمایند اما نمک که شکره زیره است علائق
 سوزش و غلظت است علائق سهل فصل نموده بر لاسداب و سفیداب و روغن گل با سرکه طلایه نماید
 یا عمل شش با آب کثیر نماد نمایند اما نفاطه جویشی که در میان آن خون یا آب رقیق باشد مثل
 آبله علائق فصل مناسب اعضا نموده و جویشی را شکره از زوت سوخته پانند و در برگ جویشی
 خیار کنند و غلظت نماد یا انار دانند میل نمایند اما سرکه که بخوری چند باشد سرخ رنگ و وقت
 حادث کی دو علائق فصل با سلیق نمایند و نیلات پیکند و کشین و موزنج و کاسرغ با عمل نماد کنند
 یا نه را با آب گرم و سوس و سرکه و کلایه بشویند غذاهاش و شیر بادام و کدو خوردن اما حصف که جو
 ششهای ریزه سرخ بود که ضرور است در آن کدو که به نرا سوزنا میریزند علائق انجام روند و در
 علاج جوام فصل با آب سرکه نمایند و آب بر لکه فصل ریخته طلا کنند یا عمل سفید با سرکه طلا کنند یا سرکه
 طلا

جویشی

جویشی

نری

و غیره

تا زده شکر نماد نمایند اما نبات اللیل جویشی خورد و بزک باشد که در شکرها حادث شود
 و شب نشین زاده شود و باخار سن و ریم و غویاب باشد علائق اولئین لطیفیت نموده جوامت
 سابقین و فصد صاف نمایند و مجام روند و سرکه و کلایه و روغن گل بر بدن طلا نمایند یا غصا
 بیوس جویشی خربزه بشویند اما مسطح جویشی چند باشد که در صورت حادث شود
 از وی رخی آید مانند عمل علائق شقیقه کا موده جوامت یا فصد مناسب نموده و راج سیه را
 سوخته اشنانی و بر آب کوفته و خسته نماد نمایند و کشین کو لیا یا با غصا نماید و شکر را کثیر نماد
 کنند و اگر بر این قرانی دانسته باشد سرکه کثیر با سرکه نماد نمایند یا زنجار و عمل طلا کنند یا سر
 آب نارنج طلایه نمایند یا قهوه یا قهوه با ماست طلا کنند اما غلیظ شوری خدایت که بر شکر خورند
 یکی مشور است علائق شقیقه بد را نموده کند را در میان سرکه حل کرده و صبر سقوط طریق سوخته
 اصناف نموده طلایه نمایند اما فیکه سرکه بره باشد از جنس جوهه و آبله فیکه مشور است علائق شوری
 ش و در دو در میان وی آب اندکی باشد علائق اولان شقیقه یعنی و صبر نموده و حصف کلایه
 با عایب بداند طلایه نمایند یا مان و و نطفل با سرکه طلا کنند و از گوشت و شیرینی و غذای بگناه
 و جماع مجرب باشد اما قوی که جویشی چند بود باشد و در کشن سیاه یا سرخ مالز بر سرکه

نارنگ

صفت

سر

تول

خون ناموس مایه از او جدا شود علائق فصل با سلیق نموده و شقیقه سهل سوخته کنند و
 خردل با سرکه نماد نمایند یا بلبله زرد و جوهه و صبر و سرکه با روغن طلا کنند یا چرب و نران
 مایه با روغن کدوم طلایه نمایند و کدو که آن نماد نمایند و بلبله اما صبر که شراخ چند بود یعنی
 خشک باشد و بیضی شری و اوی مکه و سوزش باشد و با دی مکه و سوزش باشد علائق فصل و شقیقه
 نمایند و مجام رفته بد را بشویند خشک بشویند یا پای سوخته نماد کنند یا بویه از جنس نماد نمایند
 یا در جو با سرکه طلا کنند و یا در جوام گرم تدبیرین بروغن بادام نری یاد نمایند اما حکمت الاضعا
 که طارش تمام بدن است علائق هر روز شری از تر بندی و تر بیدین و بنامت بنوشند و روغن
 کچند با احباب بد زده طلایه نماید اما ناوله که و رو گویند علائق استعمال مخلات است مثل ریح
 سرخ یا سرکه کچنک یا آب دهن نا نشا سرکه کچنک و اگر غلیظ زرد با سرکه کدوم کدو نارنج کنند
 اما داسن که دم نریلیک با حقن با حقیقت و وجه علائق فصل فیضال و شقیقه کامل و سرکه کشین
 با سرکه طلایه یا زنجار یا پسته انار نماد نمایند یا زفت نماد کنند اما در اصل شوری بزک باشد
 که در دل کوشش بد تر بین آن باشد که در غور باشد علائق فصل مناسب اعضا نموده احباب پیدا
 را با آب دهن نمایند و نماد کنند یا کشین کو لیا یا زنجار و موم نماد کنند یا زنجار کدوم که در کدوم
 نماد

جویشی

جویشی

نارنگ

چون

و صابون

موزنج

نماد نمایند یا سفینج را بنجته بندند یا سرکه کبوتر و بزک نماد نمایند یا زنجار نماد نمایند
 و موزنج ناموس برون کرده با خردل کوفته تا سرخ شود و کند آمدن یا مغز تمه بندی یا بهر بنجند
 اما خراج که وری عجمه و کرم باشد و از وی رخی آید علائق فصل و شقیقه نمایند و زنجار نماد نمایند
 نماد کنند اما د و بلبله که وری بزک و کدو شکل و صلب و با هر است و حقیقت باشد علائق بر
 سیاه و شان در روغن کچنک جویشی نماد نمایند یا زنجار کس با عمل نماد کنند یا بویه و مابول
 در نیم کوفته با عمل نیم گرم نماد نمایند اما اگر جلیق است مستحق که عضو را بجز رو علائق در
 بسیار و سیاهی و سوزش است علائق اگر بسیار باشد فصل و شقیقه و کلایه با سرکه بر کدو
 طلا نمایند و البته خون ناسد را فصد و جوامت زود دفع کنند و غلاب رسوده برای باشند و
 پوست خشک که در سوخته زرد نمایند یا پوست همزه بیاض و موی سوخته انسان را با کلایه
 باشند یا پرسیا و شان را سوخته زرد نمایند یا فلفل طفل که شیر بخورد سوخته زرد نماد
 و بزک صرغما کنند و اگر با ایضا جوامت معنی زیاد شود که شمای معنی را بر ببرد و جوامت
 از داغ نمایند اما غلظت که وری باشد که از معنی جویر بود زرد بر نطفل یا لیبانی یا با
 کوشن یا کشن زان حادث کدو در رنگ آبی شیر زرد و سیاه باشد علاج قسم زرد را

صفت

جویشی

جویشی

جویشی

جویشی

تغیوت تلب کنند بمثل آب انارین یا شرب لیو یا شربت صندل یا سیب و صندل و کافور با
 بر سینه طلاید نمایند اما چیزی برود نماید و غذا عاشق و عین با زرشک می نمایند و در کما
 نه ای سرد است کف کنند و در روغن کبک و کبر و صراحت که ده تا ماده جمع آید و بعد از آن بر
 آرد و در پیچ کلام از اسام فصد کنند اما بهر لایقه که جو شرمای زیره سفید باشد و چون
 ففندند هر که پروان آید مثل شمشاد رسیده علائقش تغذیه کامل شود و شیر را با سرکه
 خیره نموده بخورد کنند یا از کدوم با سرکه بین طلا کنند اما عرق سد زرشک باشد که شکر کدو
 نان بر که پروان آید چو کرم علائقش فصد صافین یا با سلیق نموده تغذیه بدن بطریقی است و آن کنند
 و از او در طبع سرب به بندند و هر چند دراز شود با سرب به بچند و سنج کنند که قطع نشود
 که بریده شود و بیکند و با سرب و پروان آورند اما جدری که ابتداست علائقش سرخ چشم
 واضطراب و تشنگی و درد پشت و سینه و کله و تب دایمی و بد بوئی است علائقش اگر سن مقوی با
 در وقت ظهور آن فصد و الا حجامت کنند و هر روز شرب عذاب و نیلوفر با کافور
 رند و خاکشیر در فرسش بپاشند و غذا عاشق و عین یا کتیر خوردند اما حصار که سرخ چشم
 بر پوست نفس واضطراب است علائقش در روز اول تیغ و فصد یا حجامت نمایند و بعد از روز
 سوم

جدری

صعب

سوم از ترشها و لبنیات بسیار صحت باشد و غذا شیب بادام و شمشاد خوردند اما کافور که
 نشاء بود بر روی ماری بسیار و بعضی که کبک کدو کینه و شمشاد فطری سخن رنگ بر روی
 پوست است و خیال آن که نشاء بود بلند تر از پوست بدن علاج آنها فصد با سلیق نمایند و لبنی
 طبیعت بطریقی است و پنج تا و پنج تریب را بگویند و با سرکه طلاید نمایند یا زنجبیل که کف کنند
 و با دام تلخ بپاشند و با سرکه طلاید نمایند یا پای مرغ سوخته با سرکه طلاید نمایند یا دودی شرب
 نما و کف کنند اما حقی که نشاءهای سفید یا سیاه باشد بر روی پوست علائقش چون سوزن ز
 خوراکی پروان آید علائقش در ابتدا فصد نمایند و تغذیه بی سرب کنند و تخم حلی را کوفته با سرکه
 خما و کفند یا بر کفند رخیته خما و کفند یا سرب با سرکه خما و کفند یا آب ترب با سرکه در حمام طلا
 نمایند اما بر ص سفیدی است که فکود کرده باشد در پوست و گوشت و استخوان علائقش هر
 شربتی از زنیانند و اینها و تخم کوس و کلبکیس میل نمایند یا تخم متقال تخم شقایق یا آب سرد
 بخورند و بعد از آن با سرکه خما و نمایند یا بوره ارضی یا بوره زرد کوهی و سرکه خما و نمایند یا سم
 سوخته خمر با شرب خما و نمایند اما المعطام و الصمان که بهر بدن سپیش و زرشک است علا
 اول فصد و بکود حجامت بروند و آب نیک بدن را بشویند و باید و متقال سیاب و ستر متقال

خلال دندان

بکلی

بر

رنگ

تغذیه از بچ با سو دا نموده و پیاز و عسل و سیر و خردل را بگویند و با سرکه طلاید نمایند یا با سرکه
 پشت را سوخته با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کبک طلاید نمایند یا بدین روغن بنفشه
 و کدو نمایند یا بشه سیاه و کتور در روغن کبک خمر جمع نموده طلا نمایند و بعد از آن که روز و از آن
 که اشتها باشد صاف نموده و طلاید نمایند یا بدین سیاه کشته خما و نمایند یا فلفل و پیاز و نمک را بیک
 یک سو و خما و کنند و بعد از آن که موضع را بسیار مالیده باشند اما سیب خربزه که سفید شدن
 مویشین و سر در جویست علائقش اسهال و فطریه و لاغری بدن و خشک و همان است علائقش تغذیه بی
 قوی برف نمایند و هر صبح از طریق با طلاید سینه خوردند و حمال با آب آمله خمر کرده خضاب کنند
 اما جنودت شهر که انوی موی ریش و س و تمام اعضاست علائقش اسهال از سردات
 و مریجات است علائقش در همین روغن بادام و کدو نمایند و لعاب بدانه طلا کنند اما
 اشتر که شق شد ناموست علائقش کولاسر و خشک بینی و کخی خوابت علائقش تغذیه بی
 نموده در همین روغن بنفشه و کدو کنند و لعاب حلی با سرکه طلاید نمایند اما هزال که لا
 بسیار است علائقش بکوز در میان بد حمام روند و هر روز هفت متقال روغن کبک یا
 بادام میل نمایند و شمشاد و فندق و شکر را بیکدیگر کوفته تناول نمایند و اوقات ریش

نوشته در روغن کبک

موجود است

لاغری بدن

حالت با آب دهن سرشته و ده متقال روغن زیت هر را بیکدیگر کاف مال کنند یا سیب
 کشته شود و بر آب عسل طلا نمایند و احتیاطا اعضا ریش کنند که با ایشان ترسد مثل زردچوبه
 کوش و کوش ران و شب مالیده صبح حجامت روند و بعد از آن با آب برونک و بچ حقیق و طلا
 کنند اما بسیار عرق علائقش صندل را با عرق نموده طلاید نمایند اما کف نبل طلا
 هر روز سکنجبین یا عرق بیه بخورند یا آب انارین میل نمایند و بنفشه مسهل کنند و بوردو
 ج سفید را جو سائیده آبش را طلاید نمایند یا با سرکه یا برونک خوردند و کفند یا کفند و سو
 با کلاب خما و نمایند اما عرق اندا که سوختن اش است علائقش در زمان سفید چشم
 بدان مالند و هر صبح کفند با کلاب بران اندازند یا برونک و پوست پروان با طلا
 خما و نمایند یا با فریج با سرکه کتور طلا کنند یا سرکه مین با سرکه خما و کنند یا سفید اب و صندل
 سنگ با سرکه طلا کنند یا کل ارضی با سرکه و کلاب طلا نمایند اما دانه کبک پشیدان و ریش
 ریش و سرق اعضاست و با موی نهاری نیک جدا کرد و در اوله لب که ریش سوی بدن است
 مطلقا که از غلبه خون یا صفت علائقش سرخی رنگ باز روی آن و سرعت نبض است طلا
 فصد و تغذیه کامل نوی است و اگر از این با سو با باشد علائقش سفیدی یا بر مریک خضاب است علا
 حقیق

کف

تشنه

ریش موی

ریش موی

و صحت و راحت کند را بنید و از مباشرت صحرای باشد و غذا هر ایسه بگوشت کاجوان خوردن
 یا شیر برنج و کله پاچه یا تخم نیم برشت با کندر و انزروت و نمک میل نمایند و از خلویات حلوی
 برنج میل نمایند اما افراط الممن که مری بسیار است هر روز بجام روند و بقیه نیز به سبب
 نموده بکنس تدابیر مری و این عمل نمایند و در روی زمین خشک به قرآن خوانند یا آب یا نردنگ
 در نزدین ساد حشرات لذت اندام اذیاع مار بخی توی آسم و بعضی ضعیف و بعضی متوسط باشد
 قسم اول لیرج اسکان قطع اول است و در دو قسم دیگر بخش را بشاخ جهات بکنند تا از پرس
 پرس و آید و بکمال تریاق در صحرای و خروسی را بریان کنند و بشکافند و همچنان گرم بپزند
 نهند یا هر مار بران یا بزنده و طوطی بک و ساق خطی باروغی کاوند نمایند و اگر تمام بدنا
 سلیت کرده باشد در شیر کما نشینند اما این عمل انصراف علاجش نیز بشاخ جهات بکنند و نوش
 یا ضعیف را زنده بشکافند و بران موضع به بندند و گوشت را در آن کوبند و بر آن موضع بکنند
 یا نمک و کربت و سر را یک یک کوبوده نمایند یا نمک را در آب جوشانیده موضع نریده شده
 در آن آب کوه آرند و از خوردن آن کرم و طوطی را نماند باشد اما بعضی از بیلا علاجش سوزن است
 کرمس از هر یک سوزده سوزنی نمایند و موضعش را بشیند جهات بکنند و بجام رفته بکوبد با آب گرم
 بخورند

سوزن

سوزن

سوزن

سوزن

نشینند و بعد از آن خاکستر چوب انیس و نمک زرد نمایند و زردت و با نمک بران اندازند اما
 دفعه از نبود کزین در بنو راست علاجش موضع بخش را بوزن یا بیشتر فراخ کنند و سر که سوزن طلایه
 نمایند یا آب بنک بنویسند و بکوبند تا زنده و طلایه نمایند و بر برک کبک نماد نمایند اما بعضی کلب کلب
 کمر زید را سگ دیوانه است و علاقی که با سگ کمر سگ دیوانه کزیده است اینکه باید با زردت یا نردنگ
 که از آن موضع به لایسند و بر پیش سگان اندازند اگر خوردند دیوانه بوده است علاجش تریاق کزیده
 یا قاربه خوردن و چوب سر و سوده و حلیث و خاکستر چوب نمک یا آب جعد رطلایه نمایند یا بپاز
 را با سگ جوشانیده بر آن موضع نهند یا چند عدد سوزن را در دلیک مس سفید کنند و لیوانند تا خاکستر
 شود و در روز اول بکشفال و در دوم و در سیم یک کبک را با سبب بپوشند و مرغی از جا بپوش و روشن
 ز میون و سر که بر آن موضع گذارند و از سر تا کوه و جام صحران باشد و آید که خوردند چند مرتبه
 را سبب نموده در آن اندازند و چنان کنند که وی نه بنید و غذا نای چرب میل نمایند یا به سوزن
 و هم در علاج کبک که زهر داده باشند و زهر بر سر بپوشد است سوزن و نبات و حیوان و هر یک از
 اینها یا کال بود چون زهر را یا سخن و مذهب بود چون زنیون یا کندی و رو مبرد باشد حیوان
 و سر دار سگ پس علاج اینها اولاً مقدمات میل نمایند تا دفع ماده سخی از بلا شود و بعد از آن

سوزن

سوزن

سوزن

او دیده مصغ هر یک که با ماده سیمت مقادیر تواند نمود کلا بر بند و چون در هر یک باعث فخر
 میشود و در کتب مسوقه که از زنده نفسی مختصر است از این معالجات خبر بر محقق که خلاصه آن
 شده اکثر در شود و بروج یا بنام نمایند مختصر که بکشفال بکشد و در برنج بیانه آب جوشانیده یا
 انصر برسد بعد از آن صاف نموده یا بکشفال روغن زیت و ده سطل قد داخل نموده بعد بکشفال
 و نیم تخم نم بپوشد و بعد از آن شراب سبب یا بکشفال خاکشیر میل نمایند یا بکشفال تریاق را بر سر تا
 ول نمایند قد فرغت مع نادیه بن الهجر با ت و تحریر زنده المصنوعات المصنوعه من الشیخ العزیز علیها
 انشاء الله ضم عشر المانع من الماء الاوله عن الفاضل علیه السلام ان الله یمنی المؤمنین و الذریر

و محمد للمسولات و الفی ز ۲۱ دارالانیم مشهد المقدسه
 ارضوی ع ستمه سبب الصلوة از کجا و من العیایه
 اعماء و کانی ناظم القصد و لمرن الملک
 نور و الی اسرار المجرده



